

## وزن کثی جناح های قدرت در ترازوی دولت یازدهم

یقیناً آیتم دولت از بعد از حاکمیت دولت یازدهم نسبت به دو آیتم جنبش و مردم وجه تعیین کننده تری در آرایش تضادهای داخلی پیدا کرده است زیرا:

۱ - اوج گیری رقابت قدرت در بین دو جناح حاکمیت یعنی جناح به اصطلاح اصولگرا و جناح به اصطلاح اصلاح طلب از بعد از تشکیل دولت یازدهم می باشد، زیرا شیخ حسن روحانی از آغاز شروع رقابت کاندیداتوری دولت یازدهم تلاش می کرد به صورت جریان بینابینی بین دو جناح به اصطلاح اصولگرا و اصلاح طلب وارد گود تقسیم قدرت بشود تا توسط آن بتواند هم از توبره بخورد و هم از آخور، که صد البته این استراتژی با توافق او و خامنه ای تعیین شده بود،

۲

## الفبای اندیشه محمد، پیامبر انساخ، در مقایسه با اندیشه ارسطو و هگل

۱ - **خدای محمد:** برای فهم و شناخت خدای محمد باید در یک رابطه قیاسی، خدای محمد را در کنار خدای ارسطو و خدای هگل دو اعجوبه بشریت در دنیای قدیم و دنیای مدرن قرار دهیم تا با مقایسه این خدایان بتوان به فهم خدای محمد دست پیدا کرد، چراکه اگر ما فقط از زاویه درون دینی و فقط با عینک قرآن و تاریخ بخواهیم به اندیشه محمد دست پیدا کنیم شناخت اندیشه محمد از این منظر فقط به درد متدینین به دین می خورد. اما از آنجائیکه مخاطب محمد در همه جا انسان به معنای کامل کلمه بوده است طبیعی است که فهم اندیشه محمد تنها از منظر دین و تاریخ و قرآن نمی تواند پاسخگوی نیاز انسان در همه دورانها و در همه عصرها و نسلها باشد.

۱۰

۴

تفسیر سوره روم - قسمت اول

تفسیر سوره روم مبتنی بر تبیین این حقیقت که:

## نتها معجزه پیامبر اسلام قرآن است

الف- قرآن شفاهی، قرآن کتابی؛

**مقدمه-** ما در این جا به پاسخ چند سوال می پردازیم که از طرف بسیاری از خوانندگان و مخاطبین نشر مطرح شده است این سوالات عبارتند از؛ چرا نشر مستضعفین (برعکس سنت متداول مفسرین عام و خاص) سلسله تفاسیر قرآن را به یک صورت و بر طبق سوره های قرآن - مثلاً از سوره فاتحه الکتاب و بقره- شروع نکرد؟ چرا نشر در سلسله تفاسیر قرآن بر طبق متدولوژی خود، اولویت اول در سوره ها را به تفسیر سوره های مکی داد و در تفسیر سوره های مکی باز اولویت به فرآیند دعوت آگاهی بخش محمد در دوران سیزده ساله مکی است؟

۱۳

## اسلام تحقیق - اسلام تقلیدی، اسلام تعقل - اسلام تعبیدی، اسلام عقل - اسلام نقلی، اسلام تعلیم - اسلام تکلیفی

الف- قرآن و عقلانیت:

در مورد استراتژی بعثت پیامبر اسلام مهم ترین سوال مطرح این است که؛ چرا پیامبر اسلام در مکه (و آیات مکی در مدت ۱۳ سالی که استراتژی او بر اساس «دعوت» بنا بود و این دعوت بر تعلیم «کتاب و حکمت و ذکر و تزکیه» استوار بود و با شعار «الذی عَمَّ بِالْقَلَمِ - عَمَّ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (سوره علق - آیات ۴ و ۵) شروع شد، تمامی مبانی دعوتش در تعلیم اصول عقاید - چه در عرصه توحید، یا معاد، و یا نبوت- از طبیعت «شتر، ماه، خورشید، ستاره، دریا و...» آغاز می گردد؟

۱۷

## آسیب شناسی سافتا هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک تشکیلات عمودی

۱ - **مقدمه:** از جمله معایب و آسیب های تشکیلات عمودی حزبی که امروز تمامی احزاب در جهان از چپ و راست از آن رنج می برند ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک حاکم بر این گونه تشکیلات است. از آنجائیکه هیچ تشکیلات عمودی جهت ایجاد نظم تشکیلاتی در سازماندهی خود امکان گریز از مکانیزم سازماندهی هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک تشکیلاتی ندارد، در نتیجه در طول دو قرنی که از تاریخ حرکت تحزب گرایانه نوین در جهان می گذرد همیشه یک سوال بزرگ در این رابطه مطرح بوده است و آن اینکه چگونه می توانیم دموکراسی با سانترالیسم در یک تشکیلات عمودی با هم جمع کنیم؟

## در آستانه ژنو ۲ خاورمیانه

## در آتش و خون می سوزد

در آستانه ژنو ۲ خاورمیانه از عراق و سوریه گرفته تا مصر، لبنان، غزه و لیبی و ادامه آن در غرب تا سودان و نیجریه و در شرق تا افغانستان و پاکستان و در جنوب تا یمن و بحرین در آتش و خون می سوزد. آتش خونی که نزدیک به سه سال قبل از تونس با خودسوزی یک جوان دانشجوی زحمتکش تحت لوای جنبش بهار عربی و مبارزه دموکراتیک برای سرنگونی حکومت های مستبد جهان عرب آغاز شد و حکومت های بن علی، مبارک، قذافی، عبدالله صالح و... را یکی پس از دیگری در هم پیچید و می رفت تا در ایستگاه سوریه و بحرین نسخه حکومت های مستبد حاکم بر این کشورها را هم در هم بیچد که شرایط تغییر کرد و قمر در عفرین قرار گرفت و یک مرتبه با تغییر آرایش تضادها و تغییر ماهیت جنبش بهار عربی،

۸

چرا که خامنه‌ای فکر می‌کرد که با شکست دولت دهم - که حتی هاشمی رفسنجانی را در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۸۸ پیش پای او قربانی کرده بود - و با توجه به شکست جناح به اصطلاح اصول‌گرا در جریان کودتای انتخاباتی خرداد ۸۸ و بی‌آبرو شدن این جریان نان به نرخ روز خور، در نزد ملت ایران تنها راهی که برای به انزوا کشاندن جنبش سبز و سردمداران جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب از خاتمی تا موسوی خویینی‌ها باقی می‌ماند اینکه بر شیخ حسن روحانی در انتقال قدرت دولت یازدهم تکیه کند تا به این ترتیب بتواند خود با ایجاد ضربه خورهای سیاسی از خیز دوباره سونامی ۸۸ جلوگیری کند و در این رابطه بود که شیخ حسن روحانی توسط سر پل اکبر ناطق نوری توانست حمایت خامنه‌ای و حزب پادگانی او را کسب نماید.

بعد از اینکه هاشمی رفسنجانی با دخالت خامنه‌ای توسط شورای نگهبان از حضور در کاندیداتوری دولت یازدهم محروم شد و پس از اینکه خاتمی با فشار خامنه‌ای اعلام عدم حضور در انتخابات دولت یازدهم کرد و جریان مشائی - احمدی نژاد تحت عنوان جناح منحرفین توسط خامنه‌ای بوسیله شورای نگهبان حذف شدند، بهترین فرصت برای روحانی جهت فراهم کردن بستر پیروزی در انتخابات دولت یازدهم مهیا شد و لذا در این رابطه بود که روحانی در تبلیغات کاندیداتوری خود جهت به زانو در آوردن رقیب‌های انتخاباتی از دو جناح، از شعارهای حداکثری مثل شکستن حصر موسوی و کربوبی یا شکستن تحریم‌های غرب یا پوشیدن لباس اصلاح طلبی و... استفاده کرد و از طرفی دیگر به علت تفرقه جناح به اصطلاح اصول‌گرا و به علت حمایت تمام قد هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی و به علت استعفای عارف - تحت فشار محمد خاتمی - توانست در انتخابات خردادماه ۹۲ دولت یازدهم، کرسی دولت یازدهم رژیم مطلقه فقهاتی را تصاحب کند.

اما با پیروزی شیخ حسن روحانی - برعکس آنچه که خود تصور می‌کرد - شرایط تغییر کرد که دلیل آن صف آرائی جدید جناح‌های قدرت در برابر او بود، بطوریکه از همان زمان معرفی اعضای دولت به مجلس جهت گرفتن رای اعتماد، این صف آرائی جدید خود را به نمایش گذاشت و هر چند شیخ حسن روحانی از یک طرف با جلب علنی حمایت تمام قد خامنه‌ای و از طرف دیگر با واگذاری پست‌های حساس وزارت کشور، ارشاد، دادگستری و اطلاعات به جریان معتدل جناح به اصطلاح اصول‌گرا و با علنی کردن جلسه رای گیری توسط رسانه رادیو و تلویزیون، در تلاش بود تا این صف آرائی را به عقب بیاورد.

به علت اینکه جریان سنت‌گرای جناح به اصطلاح اصول‌گرا در این تقسیم قدرت شیخ حسن روحانی، خود را برکنار و حذف شده می‌دید - از همان آغاز کوشید در برابر جریان بوروکرات جناح به اصطلاح اصول‌گرا تحت هژمونی خانواده لاریجانی اعم از علی، صادق، جواد و جریان به اصطلاح اعتدال‌گرا تحت هژمونی شیخ حسن روحانی و جریان غیر تشکیلاتی و منفرد جناح به اصطلاح اصول‌گرا تحت هژمونی علی مطهری، - صف آرائی علنی بکنند که این صف آرائی از رای منفی دادن به اعضای دولت یازدهم در مجلس گرفته تا افشاگری‌های گذشته فساد مالی اعضای معرفی شده به مجلس و بالاخره نبش قبر کودتای انتخاباتی ۸۸ به عنوان خط قرمز رژیم در خصوص اعضای معرفی شده معتدل جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب محمد خاتمی جهت به عقب واداشتن خامنه‌ای از حمایت تمام قد از شیخ حسن روحانی و سکوت معنی دار جناح به اصطلاح منحرفین تحت هژمونی مشائی - احمدی نژاد رفته رفته علنی شد و به همین دلیل به موازات علنی شدن این صف آرائی جریان سنت‌گرای جناح به اصطلاح اصول‌گرا کل صف آرائی بالائی‌های قدرت رژیم مطلقه فقهاتی تحت الشعاع خود قرار داد.

۲ - به موازات اوج گیری جنگ قدرت و صف آرائی‌های جدید پس از

سهمیه بندی کردن اعضای معرفی شده دولت به مجلس جهت اخذ رای اعتماد و پس از اینکه سه مهره اصلی سهم به اصطلاح جناح اصلاح‌طلب در دور اول نتوانست به علت مقابله جریان سنت‌گرای جناح به اصطلاح اصول‌گرا کسب رای لازم بکند، کوشید در عرصه بین المللی و اجتماعی به مقابله با این جریان سنت‌گرای جناح به اصطلاح اصول‌گرا بپردازد. در این رابطه بود که موضوع شکست تحریم‌های اقتصادی بین المللی و موضوع آژانس اتمی در نوک پیکان حرکت روحانی قرار گرفت که با کسب رای اعتماد ظریف، راه او - با سابقه‌ای که او در دوران نمایندگی سازمان ملل داشت - باز شد، لذا در این رابطه بود که روحانی تصمیم به شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل گرفت. زیرا قبل از همه روحانی می‌دانست که تمام راه‌های شکست تحریم‌ها به رم ختم می‌شود که این رم، تحریم‌های امپریالیسم آمریکا می‌باشد، لذا در این رابطه بود که روحانی با سفر به نیویورک کوشید این یخ‌ها را با تماس مستقیم با اوباما حل کند.

اما از آنجائیکه به علت فشار صهیونیست‌های مقیم آمریکا امکان امتیاز دهی اوباما در این نشست مهیا نشد ملاقات مستقیم روحانی با اوباما انجام نگرفت و لذا روحانی در مرحله بازگشت از نیویورک برای اینکه با دست خالی به کشور برنگردد با پا در میانی ظریف اقدام به تماس تلفنی با اوباما کرد، که گرچه روحانی در تبلیغات خود در داخل سعی می‌کرد این تماس تلفنی را بنابه درخواست اوباما و کاخ سفید اعلام کند ولی با افشاکری فوری کاخ سفید ورق برگشت که این موضوع بهترین دست آویز برای مقابله جریان سنت‌گرای جناح به اصطلاح اصول‌گرا با سفر روحانی جهت استقبال از او در فرودگاه مهرآباد با لنگه‌های کفش پرتاب شده گردید.

البته حمایت ضرغامی توسط اخبار تلویزیون در این رابطه بسترسازی کرد، به هر حال روحانی گرچه از سفر نیویورک با دست خالی برگشت ولی جهت نیل به خواسته خود یعنی شکست تحریم‌ها کوشید با کسب حمایت امپریالیسم آمریکا ادامه راه را در ژنو ۳ دنبال بکند که تقریباً تا اندازه‌ای هم موفق شد و همین برد ژنو ۳ و حمایت تمام قد خامنه‌ای از او در این رابطه، وسیله‌ای شد تا روحانی جهت به انزوا کشاندن جریان سنت‌گرا در داخل، از این موفقیت نسبی به عنوان یک اهرم فشار استفاده بکند لذا در این رابطه بود که جریان سنت‌گرا از همان آغاز خود را به آب و آتش می‌زدند تا توسط فشار نماینده‌های مجلس هوادار این جریان و ایجاد اختلاف بین ظریف، روحانی و هاشمی رفسنجانی، روحانی و خامنه‌ای، روحانی و سپاه، روحانی بستر شکست پیروزی نسبی ژنو ۳ را فراهم بکنند که این امر به علت هشپاری روحانی و هاشمی رفسنجانی و محمد خاتمی که در این رابطه تمام قد پشت روحانی قرار داشتند تحقق نیافت.

قابل توجه است که هاشمی رفسنجانی که بزرگترین سد راه حرکت سیاسی و اجتماعی‌اش در داخل همین جریان سنت‌گرای جناح به اصطلاح اصول‌گرا تشخیص داده است، با تمام توان تلاش می‌کند تا توسط خارج کردن کشور از حالت بحران اقتصادی و سیاسی شرایط افول این جریان را فراهم کند، زیرا از نظر هاشمی رفسنجانی بستر رشد جریان سنت‌گرا جناح به اصطلاح اصول‌گرا در طول ۳۵ سال گذشته ایران فضای بحرانی سیاسی و اقتصادی کشور می‌باشد لذا در این رابطه او معتقد است که اگر بتوانیم کشور را از فضای بحرانی سیاسی و اقتصادی خارج کنیم، این جریان افول خواهد کرد که صد البته هاشمی رفسنجانی در این رابطه معتقد است که تنها راه افول جریان سنت‌گرای پس از خروج کشور از بحران سیاسی و اقتصادی جداسازی خامنه‌ای از این جریان است - که از سال ۸۸ که خامنه‌ای در نماز جمعه ۲۹ خرداد با حمایت از دولت کودتا رسماً پیوند خودش را با این جریان اعلام کرد و رسماً و علناً با هاشمی رفسنجانی مرزبندی سیاسی نمود - هاشمی می‌کوشد تا از موضع بالا پس از شکست این جریان در بستر شکست دولت کودتای ۸۸ دهم دوباره راه برگشت برای خامنه‌ای توسط روحانی فراهم کند تکیه هاشمی بر شعار انتخاب حق الناس می‌باشد که توسط خامنه‌ای مطرح شد در این رابطه قابل تفسیر می‌باشد و لذا تا این تاریخ روحانی هنوز به دستاوردهای ژنو ۳

به عنوان یک برگ برنده در جهت انزوای جریان سنت‌گرا استفاده می‌کند.

اهرم دومی که روحانی به عنوان اهرم فشار جهت انزوای جریان سنت‌گرا در دست گرفت فاصله‌گیری از شعارهای اصلاح طلبانه گذشته خود بود که در جریان تبلیغات کاندیداتوری خود جهت کسب حمایت جنبش دانشجویی و حامیان جنبش سبز و جناح به اصطلاح اصلاح‌طلب و وادار کردن عارف جهت کناره‌گیری از رقابت انتخاباتی مطرح کرده بود، که در راس همه این شعارها، شعار «آزادی زندانیان جنبش سبز و شکست حصر موسوی و کروی و آزادی بیان و مطبوعات» بود. چراکه روحانی پس از کسب قدرت دریافت که اصلا در این رابطه خامنه‌ای آمادگی ریسک و معامله ندارد و پافشاری او جهت تحقق این شعارها باعث می‌شود تا حمایت تمام قد خامنه‌ای را از دست بدهد، لذا در این رابطه بود که روحانی با واگذار کردن موضوع آزادی زندانیان کودتای انتخاباتی ۸۸ و شکست حصر موسوی و کروی به علی مطهری خود جهت کسب و حفظ حمایت خامنه‌ای به حمایت از کودتای ۸۸ پرداخت آنچنانکه در دفاع از وزرای پیشنهادی در مجلس با شعار «هر دو طرف اشتباه کردند» و در نشست هیئت دولت در ۹ دیماه ۹۲ تظاهرات دولتی ۹ دیماه ۸۸ که در حمایت دولت کودتا توسط خامنه‌ای تکوین پیدا کرد «تظاهرات بصیرت» نامید، که با این موضعگیری فرصت طلبانه روحانی آب پاکی به روی دستان طرفدار جنبش سبز و اصلاح‌طلب در داخل و خارج کشور ریخت، تا آنجا که توانست بین دو جریان جنبش سبز به رهبری موسوی و کروی و جریان به اصطلاح اصلاح‌طلب به رهبری محمد خاتمی در داخل و خارج در حمایت از دولت یازدهم که تقریباً تا آن زمان متحد بودند ایجاد شکاف بکند، زیرا به علت موضعگیری‌های فرصت طلبانه محمد خاتمی در حمایت از روحانی و غیر مستقیم از خامنه‌ای در این رابطه رفته رفته شعار عبور از روحانی در میان طرفداران جنبش سبز در داخل و خارج مطرح گردید - که با عنایت به اینکه جریان‌های سیاسی حاکم خود را آماده انتخابات آینده مجلس می‌کنند - طبیعی است که جریان جنبش سبز می‌کوشد تحت هژمونی عارف در این انتخابات با فاصله‌گیری از محمد خاتمی نبض مجلس را جهت ایجاد فشار بر خامنه‌ای و روحانی بدست گیرد که در صورت شکست سیاست اقتصادی روحانی که امری قابل تصور می‌باشد امکان موفقیت جریان جنبش سبز در انتخابات آینده مجلس تحت هژمونی عارف وجود خواهد داشت.

لذا اگر خامنه‌ای مانند خرداد ۸۸ دوباره جهت قلع و قمع جنبش سبز دست به کودتای انتخاباتی جدیدی توسط سرانگشت اجرایی خود شورای نگهبان نزند در انتخابات آینده مجلس به دلیل شکست جناح به اصطلاح اصول‌گرا در اشکال مختلف آن و ضعف مدیریت سیاسی محمد خاتمی و ضعف دولت یازدهم در مدیریت بحران اقتصادی جامعه شرایط جهت موفقیت جریان جنبش سبز تحت هژمونی عارف آماده می‌باشد.

سومین مکانیزمی که روحانی جهت انزوای جریان سنت‌گرا به کار گرفت، افشاگری بر علیه دولت کودتای انتخاباتی دهم است آنچنانکه در مصاحبه زنده تلویزیونی که به مناسبت صد روز دولت خود کرد تمامی تکیه خودش برای تقدیس دولت یازدهم در راستای افشاگری ماهیت اقتصادی و سیاسی دولت کودتای دهم کرد، تا آنجا که در این رابطه جدای از فریاد جریان سنت‌گرا فریاد اعتراض خامنه‌ای هم از این افشاگری گاز انبری روحانی بلند شد، ولی روحانی در این رابطه حاضر به معامله با خامنه‌ای نشد و از هر طریقی سعی می‌کرد این افشاگری جهت به انزوا کشاندین جریان سنت‌گرا ادامه بدهد تا توسط آن هم دولت خود را تزکیه بکند و هم جریان سنت‌گرا را در مجلس به انزوا بکشاند. طرح شعارهای سیر منفی ۵ درصدی تولید ناخالص ملی، سرازیر شدن چهار میلیون بیکار جدید در سه سال آینده، غارت درآمدهای نفتی در طول ۸ سال گذشته، تورم همراه با رکود اقتصادی بیش از ۴۰ درصدی، شکست پروژه طرح هدفمندی یارانه همه در این مصاحبه توسط روحانی مطرح گردید.

چهارمین مکانیزم روحانی جهت تثبیت دولت یازدهم تکیه بر حرکت‌های بدون برنامه و انقباضی و رفرمی و روزمره بر تصمیمات اقتصادی جهت مهار تورم و فشار اقتصادی در کانتکس حفظ سرمایه‌داری بنجل حاکم بر کشور می‌باشد که با توجه به فشار اقتصادی موجود بر گرده مردم که در چارچوب تورم بیش از ۴۰٪ و بیکاری بیش از ۱۲٪ نیروهای کار و رکود اقتصادی فلج کننده اکثریت جامعه ایرانی را زمین گیر کرده است، لذا در این رابطه روحانی وقتی که دید نمی‌تواند دست به تغییر ساختاری در این رابطه بزند و غرب هم آماده حذف فوری تحریم‌ها نیست به سیاست‌های موضعی و تاکتیکی روی آورد که می‌توان به موضوع سبد کالانی مجانی، ادامه واریزی یارانه نقدی مانند گذشته به حساب مردم، سیاست انقباضی در لایحه بودجه سال ۹۳، افزایش وام‌های بانکی مثل وام مسکن و غیره اشاره کرد، که صد البته همه این راه‌های زایمانی که از قبل در دولت‌های قبلی تجربه شده است، باعث می‌گردد تا نوزاد اقتصادی دولت یازدهم مرده بدنیا بیاید. البته برای روحانی راهی جز این جام زهر خوردن به خاطر تاثیرات کوتاه مدت آن وجود ندارد به هر حال سوال‌هایی که تا این زمان بی پاسخ مانده است و شرایط آینده روحانی در گرو پاسخ به سوال‌ها می‌باشد اینک:

آیا اصلا تا قبل از انتخابات آینده مجلس که پیروزی آن برای روحانی و دولت یازدهم کلید طلایی می‌باشد، امکان شکست تحریم‌های اقتصادی و در راس آن‌ها تحریم نفت و بانک مرکزی توسط غرب وجود خواهد داشت تا دولت یازدهم بتواند توسط آن در راستای رفاه عمومی به صورت موضعی گامی بردارد؟

آیا دولت یازدهم می‌تواند در این رابطه بین اروپا و آمریکا ایجاد شکاف بکند؟

آیا خامنه‌ای می‌تواند بین جریان اصلاحات خاتمی و جنبش سبز ایجاد شکاف بکند؟

آیا خامنه‌ای در انتخابات آینده مجلس حاضر به عقب نشینی در برابر جریان عارف است یا که نه؟

آیا حسن روحانی توسط علی مطهری و شمعخانی می‌تواند جهت شکست حصر موسوی و کروی و آزادی زندانیان سیاسی جنبش سبز گامی بردارد؟

آیا روحانی می‌تواند تا قبل از انتخابات آینده مجلس توسط آزادی بیان و مطبوعات و احزاب، شرایط جهت وزن کشی قدرت به سود خود آماده کند؟ و هزاران آیاهای دیگر که تا این زمان به علت سیاست لاک پشتی و فرصت طلبانه روحانی بی جواب مانده است و برای پاسخ به آن باید منتظر زمان نشست. ❏

والسلام

وب سایت: WWW.NASHR-MOSTAZAFIN.COM

ایمیل آدرس تماس: INFO@NASHR-MOSTAZAFIN.COM

۰۰ ۱ ۹۱ ۴۷ ۱۲ ۸۱ ۸۳

۰۰ ۳۲ ۴۸۶ ۱۱ ۰۳ ۰۸

تلفن های تماس:

خدای ارسطو تنها در چارچوب قوه و فعل و تقدم قوه بر فعل و تقدم ماهیت بر وجود و اعتقاد به وجود طبیعی در چارچوب قوه و فعل و وجود و ماهیت به جای وجود تاریخی به معماری اولیه این جهان در مرحله ازل پرداخته است، خدای ارسطو تنها در تابوت دوآلیسم بین طبیعت و ماوراء الطبیعت، روح و بدن، ذهن و عین، ماده و حرکت، قوه و فعل توان حیات و زنده ماندن را دارد.

خدای ارسطو تنها در چارچوب هیولای اولی اولیه قابل تبیین و تفسیر و تشریح می‌باشد چراکه از منظر ارسطو تنها و فقط این هیولای اولی اولیه است که قوه محض می‌باشد و فارغ از هر گونه فعلیتی است و به علت این خاصیت قوه محض بودن هیولای اولی باعث شده تا این هیولای اولی توانایی پذیرش هر گونه صورتی را داشته باشد، گرچه خود هیچ صورتی را ندارد، خدای ارسطو یک خدای محیطی است بر وجود و هرگز توان محاط شدن و ورود در وجود ندارد و همین خاصیت محیطی خدای ارسطو باعث شده تا از بیرون تنها به تکان اولیه وجود در چارچوب قوه و فعل و ماده و صورت اکتفا کند.

خدای ارسطو آنچنانکه او معتقد به تقدم قوه بر فعل، ماهیت بر وجود، ماده بر صورت، ذهن بر عین، روح بر بدن بود تکوینی ابدی و ازلی به دست خود بیرون از این جهان و هستی تنها در عالم هور قلیائی داشته است، خدای ارسطو آنچنانکه او در عالم شناخت معتقد به تقسیم تصور و تصدیق و تقسیم تصور و تصدیق به تصور و تصدیق بدیهی و نظری بود و همیشه تصور و تصدیق بدیهی را بستر ساز تصور و تصدیق نظری می‌دانست و تصور و تصدیقات بدیهی را به لحاظ زمانی و تکوینی مقدم و امری فطری و غیر تکوینی می‌دانست که قبل از خلقت به صورت یک پکیج همراه انسان می‌باشد، خدای او نیز تکوینی مقدم بر جهان و وجود داشته و هیچ رابطه‌ای و نیازی بین او و این جهان وجود ندارد.

خدای ارسطو آنچنانکه از دیدگاه او اندیشه، کلید اندیشه می‌باشد و اندیشه تنها از راه اندیشه حاصل می‌شود و هیچ نیازی در تکوین اندیشه به عمل ندارد خدای او هم در تکوین خود هیچ نیازی به خلقت جهان و طبیعت و وجود نداشته و ندارد و خود بی این خلقت و جهان و طبیعت کامل و تمام می‌باشد، خدای ارسطو آنچنانکه او در عرصه شناخت معتقد بود که اندیشه تنها از اندیشه بوجود می‌آید و اندیشه تنها معیار اندیشه می‌باشد و اندیشه تنها معیار شخصیت انسان است نه عمل، هیچ پیوندی با خلقت و جهان و انسان به لحاظ وجودی ندارد.

خدای ارسطو حیاتش تنها در بستر و چارچوب دوآلیسم قوه و فعل، طبیعت و ماوراء الطبیعت، روح و بدن، ماهیت و وجود، انسان و طبیعت، عین و ذهن، برده و برده‌دار در خلقت ممکن می‌باشد و طبیعی است که این خدای دوآلیسم سوار در عرصه توحید بین روح و بدن، قوه و فعل، ذهن و عین، ماهیت و وجود، محرک و متحرک می‌میرد، خدای ارسطو آنچنانکه او در تبیین خلقت انسان و جامعه انسانی معتقد به کار طبیعی و تقسیم کار طبیعی از پیش تعیین شده بود و معتقد بود که برده از زمان تکوین برده آفریده شده است آنچنانکه برده‌دار از زمان تکوین برده‌دار خلق شده است و هیچ دستی نمی‌تواند تغییری در خلقت آن‌ها بدهد و کار طبیعی را مقدم به کار اجتماعی تبیین می‌کرد و کار طبیعی را خالق کار اجتماعی می‌دانست و الانسان مدنیه‌تہ بالطبع را مقدم بر الانسان مدنیه‌تہ بالتتابع می‌دانست، خدائی ساکن و ثابت بیرون از وجود می‌باشد که دارای خلقتی مقدم بر وجود و بی نیاز به خلقت وجود می‌باشد، خدای ارسطو تنها خالق قوه است نه فعل، خدای ارسطو تنها خالق روح است نه بدن، خدای ارسطو تنها خالق ماوراء الطبیعت است نه طبیعت، خدای ارسطو تنها خالق کار طبیعی و فطرت است نه کار اجتماعی و پراکسیس، خدای ارسطو تنها خالق ایده است نه ماده، خدای ارسطو تنها خالق خلقت طبیعی است نه خلقت تاریخی. <<

در این رابطه ما در این نوشته بر آنیم تا برای فهم الفبای اندیشه محمد از منظر برون دینی، مبانی اندیشه محمد را در کنار اسطوره‌های اندیشه بشریت فهم کنیم تا در قیاس اندیشه محمد در کنار اندیشه‌های اندیشه بشریت، بینیم آیا محمد برای انسان در یک مقیاس جهانی و تاریخی و علمی حرفی برای رهائی نظری و عملی انسان دارد یا نه؟ طبیعی است که فربه‌ترین موضوعی که می‌توان در این رابطه قیاسی قرار دهیم موضوع خدا است که شاه فنر اندیشه هر مومن و معتقد به خدا را تشکیل می‌دهد، طبیعی است که هر کس آنچنانکه جهان را تبیین و نظاره می‌کند خداوند را تبیین می‌نماید، پس فهم مقایسه‌ای موضوع خداوند در اندیشه بزرگان تاریخ بشر امثال ارسطو و هگل با خداوند در اندیشه محمد، می‌تواند تبیین کننده چارچوب کلی اندیشه این بزرگان باشد.

**الف - خدای ارسطو:** خدای ارسطو محرک اولیه است، خدای ارسطو محرک غیر متحرکی است که بیگانه با طبیعت در عالم هور قلیائی ماورای طبیعت ساکن می‌باشد، خدای ارسطو محرک اولیه یک حرکت مکانیکی در جهان می‌باشد که مانند خدای نیوتن تنها به صورت کوک کردن اولیه ساعت جهان، طبیعت و هستی را به حرکت در آورده است و یا مانند خدای دکارت است که می‌گفت «ماده و حرکت را به من بدهید من جهان را می‌سازم».

خدای ارسطو مانند خدای دکارت بیرون از این جهان می‌باشد، خدای ارسطو بیگانه با طبیعت است چرا که از نگاه ارسطو این طبیعت و وجود تنها در آغاز تکوین خود جهت ایجاد آن حرکت اولیه نیازمند به خدا بوده است و از بعد از ایجاد آن حرکت اولیه دیگر این جهان نیازمند به خدا نمی‌باشد و لذا رابطه خدا با این جهان رابطه تماشاگر است، خدای ارسطو آنچنانکه با طبیعت بیگانه است و رابطه مکانیکی با طبیعت دارد با انسان بیگانه و غریب می‌باشد، چراکه از منظر ارسطو تنها پیوند خدا با انسان در چارچوب روح بیگانه با بدن انسان شکل می‌گیرد که این روح به صورت یک زندانی در زندان بدن انسان به صورت موقت ساکن می‌باشد و از آنجائیکه از نگاه ارسطو هیچ سنخیتی بین این روح و این بدن وجود ندارد در نتیجه خدای ارسطو نیز هیچ سنخیتی با انسان طبیعی و انسان مادی و انسان عینی و انسان واقعی ندارد.

خدای ارسطو علت نخستین و علت‌العلل اولیه جهان و هستی و وجود است که به علت یکنواختی و تکراری بودن و انجام حرکت این جهان در کانتکس قوه و فعل از پیش تعیین شده در چارچوب تقدم اصل ماهیت بر وجود دیگر، این خدای محرک اولیه و علت نخستین و علت‌العلل جهان و وجود نمی‌تواند در عالم خلقت اقدام به نوآوری بکند چراکه تنها این هستی می‌تواند در بستر استحاله قوه به فعل ظاهر شود نه بیشتر و در همین رابطه است که از نظر ارسطو هستی و وجود و جهان تاریخ ندارد بلکه فقط طبیعت و ماهیت از پیش تعیین شده دارد.

خدای ارسطو فقط معلول رابطه نیاز متحرک به محرک اولیه است و هیچ سنخیتی و رابطه‌ای و نیازی دیگر بین وجود و جهان و طبیعت با خدای ارسطو ندارد، به عبارت دیگر خدای ارسطو مولود سه مقوله حرکت و محرک و متحرک می‌باشد و بیرون از این سه مقوله خدای ارسطو جایی در هستی ندارد و لذا در این رابطه است که خدای ارسطو هم محرک غیر متحرک می‌باشد و هم ماوراء الطبیعه بیگانه با طبیعت است، چرا که از نگاه ارسطو آنچنانکه طبیعت از ماوراء طبیعت جدا و بیگانه است محرک از متحرک جدا و بیگانه می‌باشد و هستی و طبیعت ثابت و یکنواخت و غیر تکامل پذیر می‌شود و رابطه بین محرک و متحرک که همان حرکت می‌باشد همیشه به صورت برونی و مکانیکی است.

**ب - خدای هگل:** خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که ساکن و ثابت و بیرون از طبیعت در عالم ماوراء الطبیعت بیکار به تماشای این جهان نشسته است) یک خدای دائمی در حال شدن و دائما در حال تکامل می‌باشد خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که یک خدای غیر تکامل پذیر می‌باشد) یک خدای تکامل پذیر است که تکاملش در بستر تکامل همین طبیعت مادی انجام می‌گیرد، خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که بیگانه با طبیعت و هم جنس با ماوراء الطبیعت است) بیگانه با ماوراء الطبیعت و هم جنس با طبیعت می‌باشد، خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که بیرون و محیط بر طبیعت است) یک خدای محاطی و در درون طبیعت می‌باشد، خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که غیر تکامل پذیر می‌باشد) یک خدای تکامل پذیر است که این تکاملش در بستر دیالکتیک در سه فرآیند تز و آنتی تز و سنتز انجام می‌گیرد و از مرحله ایده اولیه این خدای ناقص شروع به تکامل می‌کند و به مرحله طبیعت می‌رسد و از طبیعت هم این خدا تکامل می‌کند و به مرحله انسان می‌رسد و از آنجا این خدا تا عقل کلی نهایی تکامل پیدا می‌کند.

خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که یک خدای محرک غیر متحرک می‌باشد) خدائی متحرک محرک می‌باشد، خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که خالق حرکت مکانیکی در طبیعت و هستی می‌باشد) یک خدای مخلوق حرکت دینامیکی وجود است، خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که تنها علت نخستین برای هستی و طبیعت می‌باشد و هیچ نیازی به حرکت و تکامل ندارد) عقل کلی است که تنها در پایان حرکت تکاملی وجود در بستر تکامل طبیعت و انسان حاصل می‌شود نه در آغاز خلقت آنچنانکه ارسطو می‌گوید، خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که تنها محرک غیر متحرک و ساکن می‌باشد) متحرک حرکت آفرین دیالکتیک و تکامل در خلقت است.

خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که یک خدای بی نیاز به هستی و طبیعت می‌باشد) یک خدای نیازمند به تکامل در بستر خلقت دیالکتیکی وجود در مراحل طبیعت و انسان است که نیاز او به تکامل در بستر طبیعت و انسان بر پایه تعامل با طبیعت و انسان به صورت نفی و نفی در نفی و اثبات وجودی سنتز در مرحله‌ای متکامل‌تر انجام می‌گیرد، خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که در کانتکس دوآلیسم‌های طبیعت و ماوراء الطبیعت، روح و بدن، ماده و صورت، عین و ذهن، ایده و رئال، قوه و فعل، ماهیت و وجود جهان را مدیریت می‌کند) خدائی است که در چارچوب وحدت طبیعت و ماوراء الطبیعت، ایده و ماده، ذهن و عین، ابژه و سوژه، روح و بدن، قوه و فعل جهان را توسط دیالکتیک مدیریت می‌کند، خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که تنها خالق یک حرکت اولیه و مکانیکی برای طبیعت می‌باشد) خدائی است که خالق حرکت دینامیکی پی در پی و مستمر در بستر دیالکتیک سه مولفه‌ای تز و آنتی تز و سنتز است.

خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که تنها محرک غیر متحرک و ساکن می‌باشد) هم محرک است و هم متحرک و محرک بودن او به خاطر متحرک بودن او است نه بالعکس، خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که علت نخستین وجود و خالق حرکت مکانیکی و اولیه وجود می‌باشد) مخلوق دیالکتیک وجود است که باعث تکوین شدن و تکامل و سیورورت به صورت پیوسته و مستمر در تعامل با طبیعت می‌شود و به همین دلیل خدای هگل گرچه خدائی در آغاز ناقص می‌باشد جهت رفع این نقص خود نیازمند به تکامل می‌گردد و برای انجام این تکامل خود در کانتکس وجود و طبیعت و انسانی به درون این طبیعت حلول می‌کند و همراه با طبیعت و انسان در بستر دیالکتیک تز و آنتی تز و سنتز تکامل می‌کند.

خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که از قبل از خلقت در عالم ازل به

صورت کامل وجود دارد و اصلا نیازی به تکامل و رشد ندارد و به همین دلیل بر جدائی طبیعت و ماوراء الطبیعت و جدائی محرک و متحرک تکیه زده است و غیر تکامل پذیر می‌باشد) خدائی است که در مرحله نهایی خلقت به صورت عقل کل شکل کامل خود را پیدا می‌کند و تا قبل از نیل به آن مرحله نهایی، - این خدای ناقص به صورت ایده و روح می‌باشد هر چند این ایده تا قبل از نیل به عقل کل از نظر هگل خدا می‌باشد - ولی خدای نهایی هگل در مرحله نهایی خلقت در بستر تکامل حاصل می‌شود که خود مخلوق حرکت دینامیکی وجود در بستر دیالکتیک شدن هستی می‌باشد.

خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که تنها در چارچوب هیولای اولی که قوه محض می‌باشد قابل تبیین می‌باشد) تنها در کانتکس اصل تکامل وجود که سنتزی مولود تز و آنتی تز طبیعت و انسان است حاصل می‌شود، خدای هگل برعکس خدای ارسطو (که ماقبل تکوین خلقت وجود و طبیعت و انسان در عالم هور قلبانی ماوراء الطبیعت ساکن بوده است) خدائی است که نیازمند به طبیعت و انسان برای تکامل خود می‌باشد و در بستر این نیاز به خلقت وجود و طبیعت و انسان است که دست به تکوین خلقت می‌زند و پایداری این طبیعت و خلقت با وجود و در درون وجود به صورت «وحدت وجود» پیش می‌رود و حتی برای یک آن وجود و هستی را رها نمی‌کند تا به تماشای آن‌ها بنشیند بلکه بالعکس، خدای هگل برعکس خدای ارسطو و خدای نیوتن که یک خدای تماشاگر صرف می‌باشد خدائی است بازیگر صرف که در عرصه این بازیگری پیوسته رشد و تکامل می‌کند، یعنی خدای هگل با تکامل خود توانسته است طبیعت و انسان را بیافریند.

خدای هگل برعکس خدای ارسطو و خدای نیوتن و دکارت (که یک خدای مکانیکی و بیرونی و محیطی می‌باشد) خدائی است که با طبیعت و هستی و انسان وحدت وجود دارد و برعکس وحدت وجود عرفا - که طبیعت و هستی را در وجود خداوند تبیین می‌کردند - هگل در کانتکس وحدت وجود خود، وجود خداوند را در چارچوب تکامل طبیعت و انسان تبیین می‌کند، به عبارت دیگر بر پایه وحدت وجود عرفا، طبیعت و انسان در وجود خداوند قرار دارد در صورتی که بر پایه اصل وحدت وجود هگل، خدا در وجود طبیعت و انسان قرار می‌گیرد.

**۲ - خدای مولوی:** خدای مولوی برعکس خدای هگل، خدای ارسطو، خدای نیوتن و دکارت اصلا فاصله‌ای با وجود در اشکال مختلف طبیعت و انسان ندارد و همه وجود در اشکال مختلفش رشد و تکامل خود را از او می‌گیرند. مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۵۸ - سطر ۱۶

متصل نی منفصل نی‌ای کمال	بلکه بی چون و چگونه ز اعتدال
ماهیانیم و تو دریای حیات	زنده‌ایم از لطف ای نیکو صفات
تو ننگنجی در کنار فکرتی	نی به معلولی قرین چون علتی

خدای مولوی برعکس خدای ارسطو، نیوتن، دکارت و هگل پیوندش با وجود به صورت عشق است و محبت. کلیات دیوان شمس تبریزی - غزل ۲۲۱۹ - ص ۸۳۲ سطر ۶ به بعد

من غلام قمرم غیر قمر هیچ مگو	پیش من جز سخن شمع و شکر هیچ مگو
سخن رخ مگو جز سخن گنج مگو	ور از این بی خبری رخ مبر هیچ مگو
دوش دیوانه شدم عشق مرا بدید بگفت	آمدم نعره مزین جامه مدر هیچ مگو
گفتم ای عشق من از چیز دیگر می‌ترسم	گفت آن چیز دیگر نیست دگر هیچ مگو
من به گوش تو سخنهای نهان خواهم گفت	سر بجنابان که بلی جز که به سر هیچ مگو
گفتم این روی فرشته ست عجب یا بشر است	گفت این غیر فرشته است و بشر هیچ مگو

گفتم این چیست بگو زیر و زیر خواهم شد  
گفتم ای دل پدري کن نه که این وصف خدا است  
گفت می باش چنین زیر و زیر هیچ مگو  
گفت این هست ولی جان پدر هیچ مگو

خدای مولوی برعکس خدای ارسطو، نیوتن، دکارت و هگل خدائی است که دائما در حال خلقت جهان و وجود می‌باشد و دائما این خلقت در حال تکامل از وجود تمام و کمال او جاری می‌شود. مثنوی - دفتر اول - ص ۶۱ - سطر ۲۹ به بعد

کل یوم و فی نشان بخوان	مرو را بیکار و بی فعلی مدان
کمترین کارش به هر روز آن بود	کاو سه لشکر را روانه می‌کند
لشکری زاصلاب سوی امهات	بهر آن تا در رحم روید نبات
لشکری زارحام سوی خاکدان	تا زمر ماده پر گردد جهان
لشکری از خاکدان سوی اجل	تا ببیند هر کسی عکس العمل
با زبی شک بیش از این‌ها می‌رسد	آن چه از حق سوی جان‌ها می‌رسد
آن چه از جان‌ها به دل‌ها می‌رسد	آن چه از دل‌ها به گل‌ها می‌رسد

خدای مولوی برعکس خدای ارسطو، نیوتن، دکارت و هگل هم منشاء تکامل است و هم منتهای کمال است و عامل موضوع کمال و تکامل در هستی، جهان و طبیعت می‌باشد و بی او کمال در عالم و حرکت، بی معنی می‌باشد خود کمال پذیر نیست ولی کمال بخش می‌باشد. دیوان شمس تبریزی - ص ۲۱۲ - غزل ۳۶۲ - سطر ۷

چيست نشانی آنک هست جهان دگر	نو شدن حال‌ها رفتن این کهنه‌هاست
روز نو و شام نو باغ نو و دام نو	هر نفس اندیشه نو نو خوشی و نو عناست
عالم چون آب جوست بسته نماید ولیک	می‌رود و می‌رسد نو نو این از کجاست
نو ز کجا می‌رسد کهنه کجا می‌رود	گر نه وراي نظر عالم بی منتهاست

مثنوی - دفتر اول - ص ۳۹ - سطر ۱۶

از عدم‌ها سوی هستی هر زمان	هست یا رب کاروان در کاروان
باز از هستی روان سوی عدم	می‌روند این کاروان‌ها دم به دم

خدای مولوی برعکس خدای ارسطو، نیوتن، دکارت و هگل خالق مستمر وجود است نه مخلوق تکامل وجود. مثنوی - دفتر دوم - ص ۱۱۴ - سطر ۲۶

حق آنکه دایگی کردی نخست	تا نهال ما ز آب و خاک رست
حق آن شه که تو را صاف آفرید	کرد چندان مشعله در تو پدید
آنچنان معمور و باقی داشتت	تا که دهی از ازل پنداشتت
شکر دانستیم آغاز تو را	انبیاء گفتند آن راز تو را
آدمی داند که خانه حادث است	عنکبوتی نه که در وی عابث است

خدای مولوی برعکس خدای ارسطو، نیوتن، دکارت و هگل وجود مطلق فانی نمائی است که جهان شدن و تکامل وجود را به صورت جهان بازی در می‌آورد. مثنوی - دفتر اول - ص ۱۴ - سطر ۳۰ به بعد و ص ۱۵ سطر یک به بعد

ما که باشیم ای تو ما را جان جان	تا که ما باشیم با تو در میان
ما عدم هائیم و هستی‌های ما	تو وجود مطلق فانی ما
باد ما و بود ما از داد تو است	هستی ما جمله از ایجاد تو است

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را

خدای مولوی برعکس خدای ارسطو، نیوتن، دکارت و هگل عامل تکامل است نه مولود تکامل. مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۹۹ و ص ۲۰۰ - سطر ۳۷ و ۱ به بعد

از جمادی مردم نامی شدم	از نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوان و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا بر ارم از ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پیران شوم	آن چه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم عدم چون ارغنون	گویدم انا الیه راجعون

خدای مولوی برعکس خدای ارسطو، نیوتن، دکارت و هگل تنها با نگاه درون نگر انسان قابل رویت است نه نگاه برون نگر. مثنوی - دفتر دوم - ص ۸۰ - سطر ۱۰

آئینه دل چون شود صافی و پاک	نقش‌ها بینی برون از آب و خاک
هم بینی نقش و هم نقاش را	فرش دولت را هم فراش را

خدای مولوی گرچه مانند خدای هگل هستی و وجود را به صورت فکرتی در خویش آفریده است، اما این فکرت برعکس آنچه هگل می‌گفت از فاکتری متکامل صادر شده نه فاکری کمال پذیر و ناقص. مثنوی دفتر اول - ص ۲۵ سطر ۱۰ به بعد

این جهان یک فکرت است از عقل کل	عقل کل شاه است و صورت‌ها رسل
کل عالم صورت عقل کل است	اوست بابای هر آنک اهل دل است
تا چه عالم‌ها است در سودای عقل	تا چه با پهنا است این دریای عقل
عقل بی پایان بود عقل بشر	بحر را غواص باید ای پسر
عقل پنهان است و ظاهر عالی	صورت ما موج یا از وی نمی

خدای مولوی برعکس خدای ارسطو در عالم ماوراء الطبیعت و فوق هستی ساکن نیست بلکه هم آغوش با همین وجود تکامل پذیر می‌باشد. مثنوی دفتر دوم - ص ۳۳

ما زخود سوی تو گردانیم سر	چون توئی از ما به ما نزدیک‌تر
با چنین نزدیکی دوریم دور	در چنین تاریکی بفرست نور

خدای مولوی برعکس خدای ارسطو، خدای نیوتن و خدای دکارت تنها خدای محرک اولیه و علت نخستین این جهان خلقت نیست بلکه به عنوان محرک حرکت آفرین دائم وجود می‌باشد، البته نه به صورت ساکن تماشاگر نشسته بر کرسی قدرت بلکه در اندام بازیگری تکامل بخش. مثنوی دفتر اول - ص ۲۵ - سطر ۲۹

هر نفس نو می‌شود دنیا و ما	بی خبر از نو شدن اندر بقا
در وجود آدمی جان و روان	می‌رسد از غیب چون آب روان
هر زمان از غیب نو نو می‌رسد	وز جهان تن برون شو می‌رسد

الف - خدای محمد نه فقط در آغاز وجود خالق این جهان حادث می‌باشد بلکه دائما در حال خلقت نوین در هستی می‌باشد و نه آنچنان که ارسطو، نیوتن و دکارت می‌گفتند - فقط برای یکبار خلقت را آفریده و بعدا این خلقت را به حال خود رها کرده است - بلکه بالعکس، هر لحظه مانند همان لحظه اول در حال خلقت نو به نو و جدید می‌باشد و یک آن از خلقت جدید دست نمی‌کشد.

«يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ - ای پیامبر از تو در باب تکوین وجود سوال می‌کنند بگو او خداوند دائما در کاری نو می‌باشد». (سوره الرحمن - آیه ۲۹)

ب - خدای محمد مانند خدای ارسطو جدای از وجود و هستی در عالم ماوراء الطبیعت به صورت ساکن جا نگرفته است بلکه در دامن همین وجود و انسان به صورت بازیگر وجود دارد، آنچنانکه از رگها گردن انسان به انسان نزدیکتر می‌باشد.

«...وَتَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ - من از رگهای گردن انسان به او نزدیکترم» (سوره ق - آیه ۱۶)

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ - ای پیامبر هر وقت بندگان من از تو در باره من سوال کردند به ان‌ها بگو من به شما نزدیکم تا خواسته شما را اجابت کنم آن زمانیکه با وجود خود مرا بخوانید و به این راه ایمان داشته باشید برای اینکه تکامل کنید» (سوره بقره - آیه ۱۸۶)

ج - خدای محمد مانند خدای هگل تکامل پذیر نیست بلکه تکامل آفرین و تکامل بخش می‌باشد.

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتَهُ - ای انسان تو در بستر شدائد رفتن و شدن بسوی پروردگار خود در حرکت می‌باشی و تا انجا پیش می‌روی که به ملاقات او می‌رسی» (سوره انشاق - آیه ۶)

«...أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ - آگاه باشید تکامل و شدن شما تنها در بستر الی الله تحقق پیدا می‌کند و جهت نهائی تکامل و شدن شما به سوی اوست» (سوره شوری - آیه ۵۳)

«...وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ - خداوند هم خالق کل وجود است و هم تکامل بخش کل وجود می‌باشد» (سوره مائده - آیه ۱۸)

«...وَمَنْ تَزَكَّى فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ - هر انسانی که در این مسیر خود را پاک بکند به خودش خدمت کرده است چرا که این پاکسازی وجودی بستر ساز تکامل او به سوی خدا می‌شود» (سوره فاطر - آیه ۱۸)

د - خدای محمد برعکس خدای ارسطو، خدای نیوتن و خدای دکارت فقط محرک اولیه وجود و علت نخستین هستی نمی‌باشد بلکه بالعکس، خالق هر آن وجود است و محرک هستی در هر آن از شدن و تکامل وجود می‌باشد.

«هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ - اوست خدائی که هم در آغاز و هم در انجام و هم در ظاهر و هم در باطن وجود دارد و به همه وجود آگاه می‌باشد» (سوره حدید - آیه ۳)

ه - خدای محمد برعکس خدای ارسطو (که بر پایه دوآلیسم طبیعت و ماوراء الطبیعت، روح و بدن، ماده و صورت، قوه و فعل، عین و ذهن و ماده و ایده جهان را مدیریت می‌کند) بر توحید وجود در عرصه طبیعت و ماوراء الطبیعت، روح و بدن، ماهیت و وجود، قوه و فعل، محرک و متحرک، ایده و ماده به صورت مستمر به مدیریت جهان مشغول می‌باشد.

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ - اللَّهُ الصَّمَدُ - لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ - وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ - ای محمد بگو خدای واحد من خدائی است که بی نیاز از تکامل می‌باشد و تکامل پذیر نیست - و به علت این بی نیازی از تکامل نه مولود چیزی می‌باشد (آنتی تز یا سنتز) و نه موضوعی از او زائیده می‌شود (تز) و نه با چیزی جنت می‌شود (سنتز اعلام تعطیلی دیالکتیک وجود در وجود خداوند در کانتکس تز یا والد، آنتی تز یا مولود و سنتز یا ترکیب در این آیات قابل توجه می‌باشد) (سوره توحید یا اخلاص)

و - خدای محمد برعکس خدای ارسطو (تنها محرک یک حرکت مکانیکی برای وجود و هستی و جهان نیست بلکه در عرصه یک شدن مستمر و حرکت دینامیکی به مدیریت جهان و وجود مشغول می‌باشد).

«...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ - از خدا آمده ایم و بسوی خدا هم می‌رویم» (سوره بقره - آیه ۱۵۶) □

والسلام



نبرد دموکراسی خواهانه خلق عرب تحت لوای جنبش بهار عرب بدل به جنگ شیعه دولتی با تسنن دولتی شد و جنگ هژمونی طلبانه دو قدرت ارتجاعی منطقه یعنی حکومت ارتجاعی سعودی‌های عربستان به عنوان نماینده تسنن وهابی‌گری دولتی و حکومت ارتجاعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران به عنوان نماینده تشیع فقهاتی دولتی، جای خود را به مبارزه رهایی‌بخش خلق‌های منطقه داد و از این مرحله بود که جنگ‌های صلیبی مذهبی موج خون را از آسیای جنوب شرقی تا غرب آفریقا به راه انداخت.

البته جنگ صلیبی این بار نه مانند جنگ صلیبی قرون وسطی بین مسلمانان و کاتولیک‌های مسیحی بود، - که بستر ساز رنسانس اروپا گردید - بلکه بالعکس جنگ صلیبی این بار بین دو اسلام فقهاتی دولتی ارتجاعی منطقه‌ای که هر دو به جای صلیب، هلال اسلام را حمل می‌کنند و از این هلال اسلام ساطوری ساخته‌اند که با آن موج خون در منطقه راه افتاده است - و برعکس فونکسیون تاریخی جنگ صلیبی قرون وسطی که بستر ساز رستاخیز رنسانس اروپا شد - جنگ هلالیون منطقه خاورمیانه، این بار دستاوردی جز کشت و کشتار، ویرانی، آوارگی، تسویه حساب‌های تاریخی، تثبیت حاکمیت صهیونیستی و امپریالیستی غرب دستاورد دیگری برای مردم منطقه نخواهد داشت. جنگی که به قول ماکس وبر بین دو گروه مسلمانی که با هم می‌جنگند بدون آنکه هم دیگر را بشناسند و بدون آنکه بدانند برای چه می‌جنگند، از برای دو دولت ارتجاعی منطقه که هم دیگر را خوب می‌شناسند بدون آنکه با هم بجنگند. در همین رابطه این جایگزینی جنگ هژمونی طلبانه دو حکومت مرتجع منطقه به جای جنبش دموکراسی طلبانه بهار عربی باعث تغییر و تحولات کیفی در تضادهای منطقه شده است که در اینجا به شرح آن می‌پردازیم:

۱ - با عنایت به اینکه در یک نگاه کلی جنبش بهار عربی در طول سه سال گذشته سه فرآیند مختلف داشته است که این سه فرآیند عبارتند از:

الف - فرآیند ضد استبدادی،

ب - فرآیند ضد ارتجاعی،

ج - فرآیند ضد شیعی، در هر کدام از این سه فرآیند آرایش تضادها و مضمون مبارزه جنبش بهار عربی صورتی متفاوت داشته است.

در فرآیند اول که از تونس و مبارزه با حکومت مستبد بن علی شروع شد و از آنجا به ایستگاه مصر و سرنگونی حکومت مستبد مبارک انجامید، در ایستگاه مصر و سرنگونی مبارک از آنجائیکه سرنگونی مبارک بستر ساز حاکمیت اخوان المسلمین در مصر شد با عنایت به موقعیت ژئوپولتیکی و ژئواستراتژیکی مصر در جهان عرب، رژیم ارتجاعی سعودی در عربستان - که پرچم اسلام فقهاتی وهابی‌گری بر دوش خود حمل می‌کند با حاکمیت اخوان المسلمین در مصر، - هژمونی منطقه‌ای خود را در خطر دید و لذا از این مرحله کوشید به عنوان یک فاکتور تعیین کننده وارد معادله منطقه بشود و قبل از اینکه از طریق یمن و بحرین حریق بهار عربی وارد خانه سعودی‌ها بشود، به موازات ورود سعودی‌ها - تحت لوای اسلام فقهاتی وهابی‌گری - در معادلات منطقه بود که شرایط تغییر کرد و جهت آتش کرد، چراکه سعودی‌ها کوشیدند جهت تغییر مضمون و مسیر حریق در منطقه به صورت همه جانبه وارد کارزار بشوند که در این رابطه به صورت هم زمان در چهار جبهه سوریه، مصر، یمن و بحرین به صورت مستقیم و عریان و در دو جبهه تونس و لیبی به صورت غیر مستقیم به تحریف این آتش ضد استبدادی پرداختند.

از این مرحله بود که با ورود مستقیم و غیرمستقیم سعودی‌ها شرایط تغییر کرد، زیرا مبارزه ضد ارتجاعی جایگزین مبارزه ضد استبدادی شد و رژیم ارتجاعی سعودی در هر کشوری از کشورهای عربی که به صورت مستقیم و غیرمستقیم وارد می‌شد، می‌کوشید توسط مکانیزمی متفاوت از کشور دیگر بر حسب شرایط آن کشور عربی به تحریف این آتش بپردازد. که صد البته با یک نگاه کلی سعودی‌ها در راستای تغییر ماهیت حریق بهار عربی به صورت مشخص با دو قدرت رقیب در منطقه در راستای آرمان هژمونی طلبانه خود روبرو بودند که این دو رقیب عمده عبارت بودند از:

اول - اسلام دولتی اخوان المسلمین که با حاکمیت مرسی در مصر، به خاطر اینکه قبل از آن توسط رجب طیب اردوغان در ترکیه حاکم بود به صورت یک دیوار از ترکیه تا مصر ادامه پیدا کرد و می‌رفت تا با استقرار در تونس و لیبی کل منطقه و جهان عرب را تحت الشعاع خود قرار دهد که حاصل استقرار این دیوار بتونی برای سعودی‌ها چیزی جز به محاق رفتن هژمونی سعودی‌ها در منطقه نبود.

دوم - رقیب دوم سعودی‌ها، هلال شیعه فقهاتی دولتی بود که با سرنگونی حکومت صدام در عراق توسط تجاوز غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و حاکمیت اسلام شیعه فقهاتی دولتی توسط آمریکا بر عراق، این هلال شیعه در برابر سعودی‌ها از ایران تا عراق و سوریه و جنوب لبنان ادامه پیدا کرد که محصول اولیه تکوین این هلال شیعه متلاشی شدن هژمونی حکومت سعودی‌ها در منطقه بود که تا قبل از سقوط صدام و حاکمیت شیعه فقهاتی دولتی بر عراق این هژمونی سعودی‌ها پس از سقوط شوروی سابق در افغانستان و بعد از متلاشی شدن اردوگاه شرق از جنوب آسیا، یعنی افغانستان و پاکستان شروع می‌شد و در شمال تا بوسنی ادامه داشت و در غرب تا شمال آفریقا یعنی تونس و نیجریه پیش رفته بود و در مرکز از مصر و اردن گرفته تا کشورهای شیخ نشین خلیج فارس ادامه داشت. اما با سرنگونی صدام و حاکمیت شیعه فقهاتی دولتی در عراق توسط ارتش امپریالیسم آمریکا این چتر هژمونی سعودی‌ها و اسلام فقهاتی وهابی‌گری توسط تکوین هلال شیعه فقهاتی دولتی تحت هژمونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران پاره شد و از این مرحله بود که رژیم ارتجاعی سعودی به هر آب و آتشی می‌زد تا بتواند با رخنه و متلاشی کردن این هلال شیعه دوباره سقف گذشته هژمونی خودش را به قبل از سقوط صدام در عراق بکشاند که در این رابطه تجربه سقوط شوروی در افغانستان برای سعودی‌ها بیشترین فونکسیون را داشت، چراکه سعودی‌ها به خوبی دریافته بودند که در افغانستان آنچه که باعث شکست شوروی شد جنگ ایدئولوژی اسلام وهابی‌گری با ایدئولوژی کمونیست دولتی بود که سعودی‌ها بنیانگذار آن بودند، زیرا سعودی‌ها توانستند با سازماندهی وهابی‌های پاکستان تحت تشکیلات مدارس طلبه‌ای که طالبان افغانستان را تشکیل دادند و وارد کردن جبهه وهابی‌های عرب از کشورهای عربی به افغانستان و ایجاد پیوند قبیله‌ای با مذهب وهابی‌گری یک صف آهنین در برابر ارتش شوروی بر پا کنند که بالاخره این جبهه توانست ارتش شوروی را به زانو در آورد.

لذا در این رابطه بود که سعودی‌ها برای مقابله با هلال شیعه پس از سقوط صدام کوشیدند از تجربه افغانستان (البته با یک تغییر رنگ یعنی از صورت جنگ اسلام فقهاتی وهابی‌گری دولتی با کمونیست دولتی یا مارکسیست دولتی به صورت جنگ اسلام فقهاتی وهابی‌گری دولتی با شیعه فقهاتی دولتی) حداکثر بهره‌وری کنند، از این مرحله بود که جنگ شیعه و سنی در لوای دو اسلام فقهاتی از عراق شروع شد و با فراگیر شدن جنبش بهار عربی و ورود جنبش بهار عربی در سوریه، - زمانی که سعودی‌ها تصمیم به دخالت مستقیم در معادلات منطقه‌ای در عرصه جنبش بهار عربی برای تثبیت هژمونی از دست رفته خود توسط اسلام



اخوان المسلمین و شیعه دولتی فقهاتی گرفتند - سعودی‌ها کوشیدند تا این آتش شیعه و سنی از عراق به سمت سوریه و لبنان هدایت کنند تا توسط آن بتوانند هلال شیعه در منطقه را مهار و متلاشی کنند.

بنابراین به موازات ورود مستقیم سعودی‌های وهابی فقهاتی دولتی به شطرنج معادلات نظامی بهار عربی در منطقه، فرآیند دوم بهار عربی تکوین پیدا کرد که همان جایگزینی مبارزه ضد ارتجاعی به جای مبارزه ضد استبدادی بود که در این فرآیند دوم برعکس فرآیند اول، - که مرکز آن در تونس، مصر، لیبی و یمن بود - فرآیند ضد ارتجاعی مرکز آن در عراق و سوریه و مصر بعد از کودتای نظامی بر علیه مرسی بود. در فرآیند دوم سعودی‌های وهابی فقهاتی ارتجاعی دولتی سکندار جنبش بهار عربی شدند و کوشیدند با دو اسلام دولتی اخوان و شیعه فقهاتی همزمان - جهت بازگشت هژمونی از دست رفته خود - بجنگند که صد البته رفته رفته هر چه جنگ در سوریه و عراق طولانی‌تر می‌شد از دل فرآیند دوم بهار عربی فرآیند سوم یعنی جنگ شیعه و سنی هم زایش می‌کرد. به این ترتیب بود که جنگ شیعه و سنی بر کل منطقه سایه افکند و جنگ ضد اخوان در مرحله دوم اهمیت قرار گرفت.

به هر حال آنچه که می‌توان در خصوص این دو فرآیند ضد ارتجاعی و فرآیند ضد شیعه فقهاتی بهار عربی مطرح کرد اینکه پرچمدار و رهبری این دو فرآیند در دست رژیم فقهاتی وهابی ارتجاعی سعودی می‌باشد که به هر طریق می‌کوشد هژمونی گذشته خود را توسط جنگ با دو اسلام دولتی اخوان و اسلام دولتی فقهاتی شیعه به دست آورد.

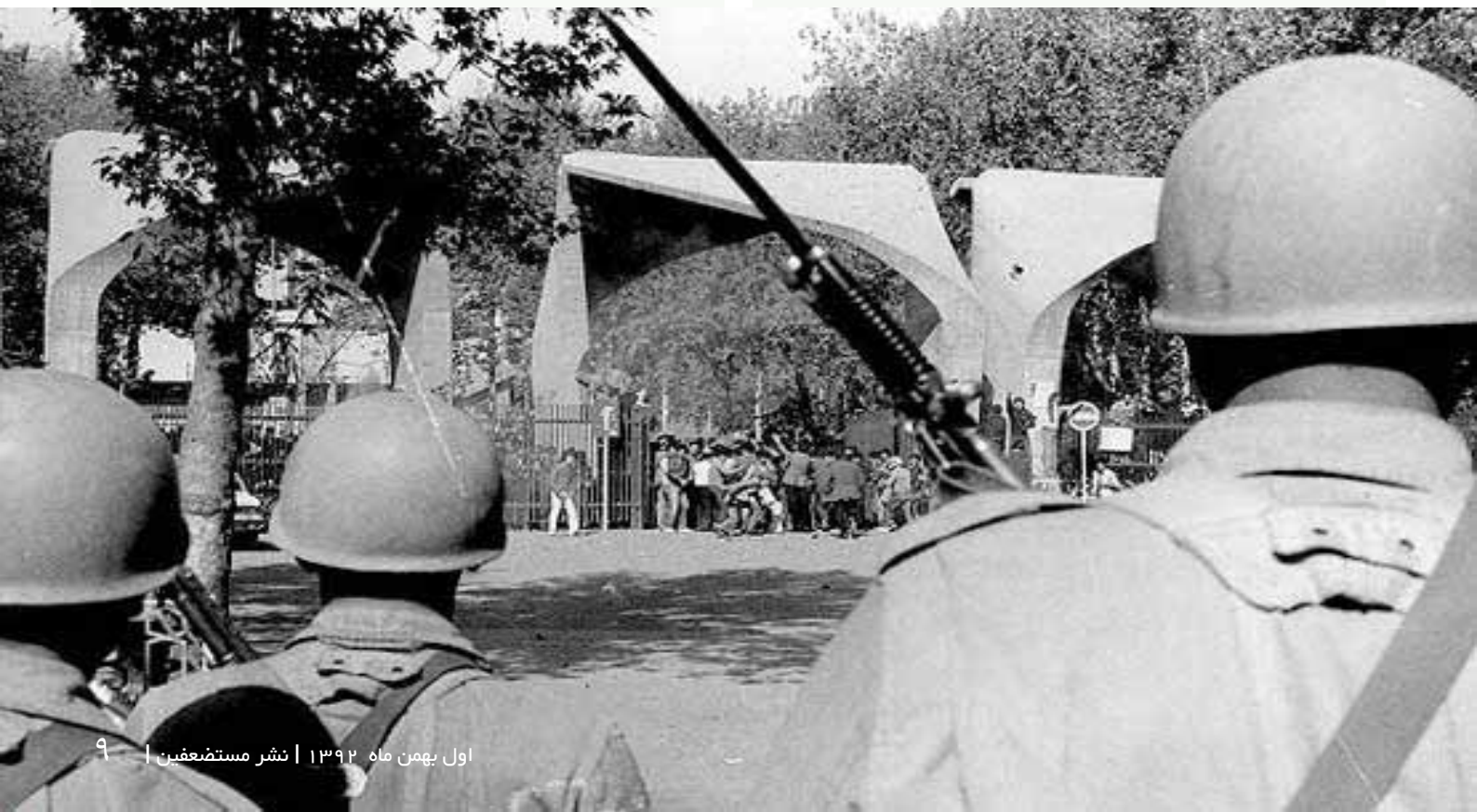
۲ - آنچه در خصوص فرآیند سوم یعنی فرآیند ضد شیعه فقهاتی بهار عربی قابل توجه است تضاد آنتاگونیست بین جریان‌های اسلام فقهاتی وهابی‌گری در عراق و سوریه در راستای شیعه کثی آن‌ها است که البته این تضاد در شرایط فعلی بین دو جریان جبهه النصره و داعش که همان جریان دولت اسلامی شامات می‌باشد تبلور یافته است. آنچنانکه قبلا هم به اشاره مطرح کردیم این دو جریان انتقال یافته جبهه‌های وهابی‌گری افغانستان در جنگ با شوروی سابق و پیروزی طالبان افغانستان می‌باشد، لذا تضاد موجود بین جبهه النصره و داعش بازگشت پیدا می‌کند به تضاد دو جریان زرقاوی و ابوبکر بغدادی از یک طرف و بن لادن و ایمن الظواهری از طرف دیگر در افغانستان، که هر دو جریان جزو جبهه عربی جنگ طالبان افغانستان

بودند با این اختلاف که زرقاوی و ابوبکر بغدادی اهل عراق و سوریه یا همان شامات هستند اما بن لادن اهل عربستان بود و ایمن الظواهری اهل مصر می‌باشد که البته ریشه تضاد این دو جریان (که در افغانستان به علت اینکه نام پادگان‌هایی نظامی که در زمان طالبان این دو جریان در آن بودند معروف به القاعده بود، معروف به گروه القاعده شدند) در این است که جریان بن لادن - ایمن الظواهری اولاً معتقد به یک مبارزه ضد آمریکائی در عرصه بین‌المللی هستند، در ثانی این جریان معتقد به جنگ‌های کشوری و منطقه‌ای به صورت چریکی و کلاسیک نیستند بلکه با شیوه‌های انتحاری و انفرادی در عرصه جهانی به جنگ آمریکا و غرب می‌روند، از تخریب ساختمان دو قلوئی نیویورک گرفته تا زدن ساختمان پنتاگون و اشنگتن و زدن ناو آمریکا در اقیانوس هند و غیره.

اما جریان دوم یعنی جریان زرقاوی - ابوبکر بغدادی برعکس آن‌ها معتقد به تشکیل دولت‌های منطقه‌ای و مبارزه با دولت‌های شیعه‌گری به جای مبارزه بین‌المللی با غرب و آمریکا می‌باشند، لذا در این رابطه این جریان که از طالبان پاکستان و طالبان افغانستان آغاز شد - با ورود زرقاوی به عراق پس از سقوط صدام و ابوبکر بغدادی به سوریه گروه داعش یا دولت اسلامی شام را تشکیل دادند - امروز معتقد به تشکیل حکومت وهابی‌گری در کشورهای عراق و سوریه و لبنان و صحرای سینا می‌باشند و در این رابطه دست به هر جنایتی جهت نیل به مقصود خود می‌زنند که موج شیعه کشی امروز آن‌ها یکی از تاکتیک‌های آنها می‌باشد. جنگ این‌ها با جبهه النصره که طرفدار ایمن الظواهری و القاعده می‌باشد و با ارتش حر یا آزاد سوریه که نیروهای ملی سوریه هستند همه در راستای نبرد هژمونی طلبانه داعش بر جبهه النصره و ارتش آزاد سوریه می‌باشد.

۳ - بنابراین در این مرحله زمانی که جنگ خاورمیانه و در راس آن‌ها سوریه در آستانه ورود به ژ نو ۲ می‌باشد، تضاد غالب بر منطقه تضاد هژمونی طلبانه بین دو دولت ارتجاعی عربستان و رژیم مطلقه فقهاتی ایران می‌باشد که این تضاد در شرایط فعلی تمامی تضادهای دیگر منطقه را تحت تاثیر خود قرار داده است و هر گونه تحولی در عراق و سوریه و لبنان تحت تاثیر این تضاد می‌باشد. □

والسلام



اسلام فقهاتی و روایتی و اسلام حوزه به علت ضرباتی که در دوران مصدق در تقسیم قدرت توسط نداشتن حزب خوردند، می‌کوشند با اندیشه تحزب‌گرایانه مقابله کنند، از طرفی دیگر هر زمانی که خودشان بخواهند حزب بر پا می‌کنند و بعد از مدتی مانند دستمال کلینکس همین که زمان مصرف آن تمام شد داخل سطل زباله می‌اندازند.

اما همین‌ها در برابر توده‌های ایرانی برای اینکه قدرت محرومین و زحمتکش ایرانی در برابر حزب پادگانی آن‌ها نهادینه نشود پیوسته تلاش می‌کنند تا اندیشه ضد تحزب‌گرایانه در مردم ایران جاری و ساری کنند و با تکیه به تجمع‌های سنتی و مذهبی مردم ایران مثل هیئت‌های مذهبی، می‌کوشند حزب پادگانی خود را در قاعده هرم جامعه نهادینه نمایند و پیوسته بر این اندیشه دکماتیسیم و ارتجاعی خود پافشاری می‌کنند تا به هر نحوی که شده از تثبیت اندیشه تحزب‌گرایانه در پائینی‌های جامعه جلوگیری کنند، البته با تکیه بر این رویکرد دکماتیسیمی و ارتجاعی در طول ۶۰ سال گذشته توانسته‌اند دستاوردهای خوبی برای خود به دست آورند. برای نمونه می‌توانیم به پروسه سرکوب کودتای انتخاباتی ۸۸ اشاره کنیم که دیدیم رژیم مطلقه فقهاتی چگونه توانست از حزب پادگانی خامنه‌ای که پایه اجتماعی آن همین تشکیلات مداحین و هیئت‌های مذهبی است استفاده کند، به طوری که در راه پیمائی دولتی دی ماه ۸۸ رژیم مطلقه فقهاتی پس از قیام عاشورای ۸۸ که شعار مردم «مرگ بر اصل ولایت فقیه بود» از آنجائیکه رژیم مطلقه فقهاتی از این شعار قیام عاشورای ۸۸ بیشترین احساس خطر در طول ۳۰ سال حاکمیت غاصبانه خود کرد، به طوری که فونکسیون این قیام از راه پیمائی چهار میلیون نفری ۲۵ خرداد خیابان آزادی بیشتر رژیم مطلقه فقهاتی را به لرزه در آورد و دلیل اصلی آن هم این بود که در قیام عاشورای ۸۸ برای اولین بار شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» که تا قبل از آن تنها توسط بخش‌هایی از جنبش دموکراتیک داده می‌شد توسط مردم مطرح گردید، لذا برای رژیم مطلقه فقهاتی در قیام عاشورای ۸۸ مسجل گردید که این شعار از سطح جنبش دموکراتیک به سمت جنبش اجتماعی یا توده‌ها جاری و ساری شده است. در این رابطه بود که رژیم مطلقه فقهاتی بیشترین خطر را در طول حکومت ۳۰ ساله خود کرد، حتی احساس خطری بزرگتر از ۱۸ تیرماه ۷۸، چراکه در ۱۸ تیرماه ۷۸ گرچه توسط جنبش دانشجویی ایران شعار «مرگ بر اصل ولایت فقیه» برای اولین بار به صورت گسترده مطرح گردید اما قبل از اینکه این شعار از بدنه جامعه که جنبش دانشجویی بود به قاعده هرم که مردم ایران هستند برسد، رژیم مطلقه فقهاتی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای به سرکوب و قلع خونین آن پرداخت.

به هر حال تفاوت قیام عاشورای ۸۸ تهران با قیام ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی ایران در این بود که گرچه هر دو در شعار یکسان بودند اما قیام ۱۸ تیر ۷۸ توسط بدنه هرم اجتماع یعنی جنبش دانشجویی انجام گرفت در صورتی که قیام عاشورای ۸۸ در قاعده هرم اجتماعی توسط جنبش اجتماعی تکوین پیدا کرد هر چند جنبش دانشجویی ایران در انجام قیام عاشورای ۸۸ دخالت هژمونیک داشت ولی این جنبش اجتماعی مردم تهران بود که در عاشورای ۸۸ لرزه بر تن حزب پادگانی خامنه‌ای انداخت، علیهذا تفاوت دوم قیام عاشورای ۸۸ تهران با قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی در این بود که از آنجائیکه قیام عاشورای ۸۸ در روز عاشورا انجام گرفت با توجه به جایگاه عاشورا در سنت تاریخی و اجتماعی و مذهبی مردم ما رژیم مطلقه فقهاتی به شدت احساس خطر کرد که نکند این قیام مردمی نهادینه تاریخی بشود آنچنانکه جریان ارتجاع مذهبی در قیام طیب و حاجی رضایی در عاشورای سال ۴۲ کوشیدند با استفاده از عاشورا حرکت اعتراضی خود را نهادینه تاریخی بکنند لذا از بعد از قیام عاشورای ۸۸ بود که رویکرد مقام عظامی ولایت در خصوص

چرا که از طرفی یکی از اهداف استراتژیک یا تاکتیکی این احزاب آموزش عملی رابطه دموکراتیک به جامعه و تشکیلات افقی می‌باشد و از طرف دیگر هر چند بتوان در تشکیلات افقی با استفاده از شرایط علنی مبارزه و تشکیلات صنفی و استفاده از فضای مجازی از ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیکی در سازمان‌گری استفاده نکرد، اما در تشکیلات عمودی به علت فقدان تشکیلات صنفی و گاه نبود شرایط مبارزه علنی تکیه بر ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیکی امری گریز ناپذیر می‌باشد و از آنجائیکه تشکیلات عمودی همیشه بستر ساز تشکیلات افقی جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری در جامعه می‌باشد و بدون تشکیلات عمودی قوی، امکان نهادینه کردن مبارزه صنفی و صنفی - سیاسی و سیاسی تشکیلات افقی در عرصه جنبش‌های سه گانه وجود ندارد، لذا جمع کردن دو مؤلفه سانترالیسم و دموکراسی در تشکیلات عمودی به عنوان یک امر حیاتی و گریز ناپذیر می‌باشد.

۲ - آسیب‌شناسی تشکیلاتی ۶۰ ساله جنبش‌های سه گانه ایران: یکی از دلایل اصلی عدم توان پی گیری مبارزه فرسایشی و درازمدت جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری در طول ۶۰ سال گذشته بعد از کودتای مصدق در کشور ما همین خلاء تشکیلات عمودی می‌باشد، زیرا از آنجائیکه در تحلیل نهایی بدون حزب و جریان تحزب‌گرایانه در این شرایط تاریخی امکان دستیابی به خواسته‌های حداقلی و حداکثری جنبش‌های سه گانه جامعه وجود ندارد و حزب تنها اهرمی است که از طرف پائینی‌های جامعه به صورت قدرت نهادینه شده در برابر بالائی‌های قدرت تکوین پیدا می‌کند و تا زمانی که قدرت پائینی‌های جامعه در چارچوب تشکیلات افقی و عمودی حزب نهادینه نشوند امکان مبارزه فرسایشی و درازمدت برای نیل به خواسته‌های حداقلی و حداکثری پائینی‌های جامعه وجود ندارد و از آنجائیکه هرگز بدون تشکیلات عمودی بستر ساز تشکیلات افقی جنبش‌های سه گانه امکان سازمان‌گری تشکیلات افقی پیدا نمی‌کنند، این امر باعث شده تا همیشه در جامعه ما بالائی‌های قدرت برای تثبیت حاکمیت خودشان بر پائینی‌ها سرکوب و متلاشی کردن احزاب وابسته به پائینی‌های جامعه را در دستور کار خود قرار دهند و هرگونه بستر مبارزه درازمدت و سازمان‌گرایانه کارگری یا دانشجویی یا دانش آموزی را در جامعه نابود کنند تا بتوانند مانند ۱۸ تیر ۷۸ یا ۲۵ خرداد ۸۸ هر گونه حرکت عدالت خواهانه یا دموکراسی طلبانه مردم ایران را با چهار تا بسیجی و چهار تا سرباز گمنام امام زمان و چهار تا قمه کش امثال شعبان بی‌مخ و طیب و حاجی رضایی و رمضان یخی سازماندهی شده به خاک و خون و اوین و کهریزک و... بکشند.

بنابراین آنچنانکه احزاب پادگانی برای طبقه حاکم ایران به عنوان تنها بازوی قدرت جهت تحمیل حاکمیت خود بر طبقه محکوم در برابر دستگاه دولت می‌باشد، احزاب و حرکت تحزب‌گرایانه به عنوان تنها اهرم نهادینه کردن قدرت در صف بندی اجتماعی برای پائینی‌های جامعه ایران در کانتکس جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری در راه انجام مبارزه درازمدت برای نیل به خواسته‌های حداقلی و حداکثری می‌باشد. چرا که بدون حزب، گروه‌های اجتماعی پائینی جامعه ایران هرگز نمی‌توانند قدرت خود را در برابر قدرت طبقه حاکم به نمایش در آورند و هرگز جای این احزاب در مبارزه درازمدت پائینی‌ها با بالائی‌ها، نه شخصیت‌های کاریزماتیک می‌تواند بگیرد و نه هیئت‌های سینه زنی. به همین دلیل در طول ۶۰ سال گذشته بعد از کودتای مصدق طرفداران

الف - محصور کردن سران جنبش سبز،

ب - بسیج تمامی دستگاه تبلیغاتی رژیم مطلقه فقهی از منبر، نماز جمعه، روضه گرفته تا رادیو تلویزیون و... جهت تخریب چهره‌های جنبش سبز،

ج - سازماندهی فراگیر هیئت‌های مذهبی و مداحان حرفه‌ای امثال ارضی و... توسط حزب پادگانی خامنه‌ای برای اینکه بتواند تشکیلات خود را از محدوده سرانگشتان نظامی سرکوب امثال بسیج و سپاه و نیروی انتظامی و... به قاعده جامعه بکشاند.

در این رابطه بود که در تظاهرات دولتی دی ماه ۸۸ هر چند رژیم مطلقه فقهی کوشید توسط دستورات فوق محرمانه خود حداکثر نیروهای حاشیه را جهت مقابله با قیام عاشورای ۸۸ در میدان فردوسی و میدان انقلاب بسیج نماید، ولی هیئت‌های سازماندهی شده مذهبی تحت هژمونی مداحان سازماندهی شده دولتی تهران نقش اصلی داشتند، لذا از آن زمان بود که مداحین حرفه‌ای به خود اجازه دادند که وارد بحث‌های تقسیم قدرت بشوند و با لوده‌ترین اشکال به جنگ سیاسی تقسیم قدرت در بالائی‌ها به نفع حزب پادگانی خامنه‌ای بیایند. بنابراین علت اصلی موضع ضد حزب‌گرایانه جریان ارتجاع مذهبی در طول ۶۰ سال گذشته در ایران از نظر نسب‌شناسی بازگشت پیدا می‌کند به دوران مبارزات ۱۲ دوازده ساله مصدق، چراکه در تحلیل نهانی، ارتجاع مذهبی علت شکست خودش را با جریان ترقی خواهانه مصدق در وجود حرکت حزب‌گرایانه مصدق تحلیل کرد لذا از آنجائیکه به لحاظ عینی و ذهنی توان سازماندهی حزب‌گرایانه را نداشت، جریان ارتجاع مذهبی پس از شکست از جریان مصدق کوشید به جنگ همه جانبه نظری و عملی با حرکت حزب‌گرایانه بیاید که این جنگ ارتجاع مذهبی و اسلام دگماتیسم با سازماندهی حزب‌گرایانه ۶۰ سال است که ادامه دارد و ضایعاتی که برای این ملت در طول ۶۰ سال گذشته بوجود آورده است به لحاظ سیاسی و اجتماعی حتی از مصیبت کودتا ۲۸ مرداد ۳۲ هم بیشتر می‌باشد. دلیل آن هم این است که کوچکترین فونکسیون این جنگ ناعادلانه عدم نهادینه شدن مبارزات دو قیام ۱۸ تیر ۷۸ و خرداد ۸۸ می‌باشد که تنها به علت عدم وجود تشکیلات و سازماندهی طبقه کارگر و جنبش دانشجو و دانش آموز و جنبش اجتماعی باعث گردید به راحتی این جنبش سرکوب گردد و صد البته باید این حقیقت را ببینیم که تا زمانی که نتوانیم حرکت طبقه زحمتکش و نیروهای پیشگام توسط تشکیلات سازمان‌گر حزبی نهادینه کنیم حرف از دموکراسی در ایران زدن یک شوخی خنده آور خواهد بود، بنابراین ما حزب را برای دموکراسی می‌خواهیم نه بالعکس.

### ۳- ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک به عنوان مهمترین بستر

آفت ساز تشکیلات عمودی در اقدام عملی حزب‌گرایانه: پس از اینکه به درستی دریافتیم که یکی از آفت‌های بزرگ پروسس تاریخی حزب‌گرایانه در ایران برخورد ویرانگر ضد حزب‌گرایانه جریان ارتجاع مذهبی و اسلام دگماتیسم از سال ۳۲ تاکنون می‌باشد، حال می‌توانیم به آسیب‌شناسی جریان حزب‌گرایانه در ایران بپردازیم که از مهمترین این آسیب‌ها آنچنانکه در مقدمه به اشاره رفت ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک در تشکیلات عمودی است که آنچنانکه قبلا هم اشاره کردیم این آفت در طول دو قرنی که از تاریخ پروسس حزب‌گرایانه در جهان می‌گذرد به عنوان آفتی فراگیر برای همه احزاب می‌باشد و تقریباً دامن تمامی احزاب جهان اعم از چپ و راست یا شرقی و غربی را گرفته است و دلیل این امر هم آن است که از آنجائیکه - آنچنانکه در بحث تئوریک تشکیلات عمودی

و تشکیلات افقی در سلسله درس‌های مبانی تئوری حزب مطرح کردیم - تشکیلات عمودی که بستر ساز تشکیلات افقی می‌باشد و استارت زنده تشکیلات افقی است خود نمی‌تواند از پراتیک اقتصادی و سیاسی و طبقاتی طبقه زحمتکش جامعه حاصل بشود و جبرا و قطعاً آبشخور طبقاتی آن‌ها اقتدار میانی جامعه می‌باشد، از آنجائیکه این نیروها اصلا پراتیک کنکریک اقتصادی و اجتماعی نداشته‌اند و استارت حرکت آن‌ها از زمانی نواخته می‌شود که مستقیماً از پشت میزهای درس وارد مبارزه سیاسی می‌شوند با توجه به اینکه این نیروها از یک طرف بستر ساز تشکیلات افقی هستند و بدون تشکیلات عمودی آنچنانکه در جریان حرکت شریعتی در ارشاد در سال‌های ۴۸ تا ۵۱ شاهد بودیم امکان دستیابی به تشکیلات افقی وجود ندارد و از طرف دیگر از آنجائیکه این نیروها هیچگونه پراتیک مشخص عینی اقتصادی و اجتماعی نداشته‌اند، لذا این امر باعث می‌گردد تا در چارچوب مطالعات نظریشان به تدوین تئوری و پراتیک حزبی بپردازند که حاصل آن همین تشکیلات هرمی با سلسله مراتب هیرارشیک می‌باشد، چراکه اصلا تئوری حزب‌گرایانه یک تئوری غربی محصول انقلاب کبیر فرانسه می‌باشد هر چند در پروسس مبارزات کارگری ضد سرمایه داری در نیمه دوم قرن ۱۹ این تئوری حزبی بارورتر گردید، ولی به هر حال این باروری تنها در چارچوب همان تئوری قبلی بوده است و از نظر ساختاری هیچگونه نوآوری زیرساختی تا کنون نداشته است و ساختار حزبی همچنان به همان صورت هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک باقی مانده است و تا امروز این ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک به همان شکل در تشکیلات عمودی تمام جریان‌ها ادامه دارد، البته با کمی چکش کاری. لذا امروز برای هر جریانی که بخواهد یک مبارزه حزب‌گرایانه علمی در هر گوشه از جهان داشته باشد راهی جز این نمی‌ماند جز اینکه برای تکوین تشکیلات عمودی به آن مبانی زیر ساختی تکیه بکند، البته در همین جا بد نیست به این نکته هم اشاره کنیم که این ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک نه تنها مختص تشکیلات حزبی راست و چپ است، تمام جریان‌های غیر حزبی حتی جریان‌های چریکی و ارتشی که از بعد از جنگ دوم بین‌المللی نبرد ضد امپریالیسم را شروع کرده‌اند و تا امروز به صورت پراکنده ادامه دارد، همگی از این ساختار تشکیلاتی پیروی کرده‌اند.

۴ - روش مبارزه با آفات ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک در تشکیلات عمودی حزبی: پس از اینکه دریافتیم که راهی جز پیروی از ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک برای همه تشکیلات عمودی حزبی باقی نمانده است، حال به بررسی روش مقابله با آفت‌ها این مکانیزم در تشکیلات عمودی می‌پردازیم:

الف- جایگزینی رابطه مکانیکی به جای رابطه دیالکتیکی: توضیح آنکه مقصود ما در اینجا از رابطه مکانیکی همان رابطه ماشینی یک طرفه می‌باشد و مقصود از رابطه دیالکتیکی در اینجا همان رابطه دو طرفه است. برای فهم این مهم باید قبل از هر چیز به این حقیقت توجه بکنیم که در دیسکورس قرآن و اسلام قرآنی، برعکس اسلام فقهی و اسلام روایتی و اسلام شفاعتی و اسلام زیارتی و اسلام ولایتی انسان دارای یک وجود تاریخی است نه آنچنانکه فلاسفه یونانی می‌گفتند انسان دارای یک وجود از پیش تعیین شده در عالم مثل یا عالم ارواح یا عالم ذر. لذا همین وجود تاریخی انسان باعث می‌گردد که شخصیت انسان برعکس اندیشه اسلام فلسفی و اسلام کلامی اشاعره و اسلام تصوف هند شرقی که معتقد به وجود روح در انسان به عنوان امر تعیین کننده شخصیت انسان هستند،

قرآن در هیچ جا حتی اشاره‌ای هم به شخصیت روحی انسان نکرده است و به جای آن از آنجائیکه از منظر تاریخی و دیالکتیکی به شخصیت انسان نگاه می‌کند این امر باعث شده تا قرآن از منظر عمل به شخصیت انسان نگاه نکند نه از منظر روحانی اسلام فلسفی و اسلام کلامی و اسلام تصوف هند شرقی. اما به دلیل اینکه انسان عملی قرآن در عرصه دیالکتیک او با محیط این عمل انسان تعریف می‌شود این امر باعث می‌گردد که شخصیت انسان از نظر قرآن به جای روح افلاطونی و ارسطویی و ملاصدرائی و تصوف هند شرقی چیزی جز رابطه با محیط نباشد و به همین دلیل از منظر قرآن انسان در هنگام تولد از مادر در مرحله صفر شخصیتی قرار دارد و در بستر رابطه با محیط است که این من شخصیتی او رفته رفته شکل می‌گیرد «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» - و خداوند زمانی که شما را از شکم‌های مادرانتان خارج کرد شما در مرحله صفر آگاهی و شناخت بودید لذا آنچه که بعد از آن در این جهان صاحب شدید به علت رابطه با محیط توسط حواس و عقل خودتان می‌باشد» (سوره نحل - آیه ۷۸).

بر پایه این رابطه دیالکتیکی انسان با محیط از نظر قرآن است که زمانی کادر پروری در یک تشکیلات عمودی که اصلی‌ترین کار تشکیلات عمودی حزب می‌باشد، می‌تواند به صورت علمی انجام بگیرد که فرد تشکیلاتی بتواند در عرصه رابطه دیالکتیکی با محیط رشد کند، شکی نیست که مقصود ما در اینجا از واژه رابطه دیالکتیکی همان رابطه متقابل با محیط می‌باشد که طبیعی است که هر چه این رابطه تشکیلاتی از صورت یک طرفه و مکانیکی به صورت دیالکتیکی و دو طرفه درآید کادرهای پرورش یافته تشکیلات عمودی برای انجام وظیفه در تشکیلات افقی صورت همه جانبه تری خواهند داشت، به عبارت دیگر وقتی کادرهای پرورش یافته تشکیلات عمودی در بستر یک رابطه مکانیکی و یک طرفه پرورش پیدا کنند، کادر پرورش یافته یک کادر تشکیلات چریکی یا تشکیلات ارتشی می‌باشد اما به موازات اینکه کادر پرورش یافته در تشکیلات عمودی در عرصه یک رابطه متقابل دیالکتیکی پرورش پیدا کند آن کادر به جای کادر تشکیلات چریکی یا تشکیلات ارتشی یک کادر سازمان‌گر حزبی خواهد بود. بنابراین تفاوت بین یک کادر چریکی یا ارتشی با کادر حزبی در این می‌باشد که کادر حزبی دارای پرورشی دیالکتیکی در محیطی دو طرفه می‌باشد اما کادر چریکی و ارتشی دارای پرورشی مکانیکی و یک طرفه در عرصه محیط با خود هستند، به این ترتیب است که بسیاری از کادرهای حزبی هستند که دارای رویکرد تحزب‌گرایانه می‌باشند اما دارای خصلت چریکی و ارتشی می‌باشند چراکه در یک محیط یک طرفه تکوین پیدا کرده‌اند و بالعکس بسیاری از افراد هستند که گرچه در تشکیلات چریکی یا ارتشی مبارزه می‌کنند ولی از نظر کاراکتر و تیپولوژی تشکیلاتی، داری شخصیت حزبی هستند.

بنابراین در این رابطه است که باید بگوئیم بزرگترین عامل آفت ساز ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک در یک تشکیلات عمودی استحاله رابطه دیالکتیکی و دو طرفه با محیط تشکیلاتی به رابطه یک طرفه از بالا و پائین است، البته نیاز به تاکید نیست که این موضوع خطر کمی در یک تشکیلات عمودی نیست چراکه موتور کادرسازی یک تشکیلات را فلج می‌کند و لذا در این رابطه است که وقتی که موتور کادرسازی یک تشکیلات به گل نشست، دیگر امکان حرکت دیالکتیکی برای تشکیلات وجود ندارد. بنابراین نخستین آفت تشکیلاتی ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک، یک طرفه کردن رابطه در تشکیلات عمودی خواهد بود طبیعی است که تنها راه مقابله با این آفت در هر تشکیلاتی (چه تشکیلات حزبی باشد و چه تشکیلات چریکی و ارتشی) این است که رابطه فرد با محیط را از صورت یک طرفه خارج کنیم و صورت دیالکتیکی

به آن بدهیم. اما سوال مهم در اینجا اینکه چگونه می‌توانیم رابطه کادر با محیط را به صورت دیالکتیکی یا دو طرفه درآوریم؟

اگرچه اصول تشکیلاتی گزارش و گزارش دهی و انتخاب نهادهای مافوق از طریق نهادهای زیرین مکانیزم‌هایی هستند که برای دو طرفه کردند رابطه با محیط اعضاء و کادرهای تشکیلاتی می‌باشد، ولی به علت اینکه محیط تشکیلات جهت کادرسازی فقط درون تشکیلات نمی‌باشد و برون تشکیلات از درون تشکیلات نقش تعیین کننده تری دارد، لذا در این رابطه است که باید بگوئیم بهترین روش جهت دو طرفه کردن رابطه در یک تشکیلات عمودی اینکه به گسترش محیط از مرحله درونی به مرحله برونی که همان تشکیلات افقی می‌باشد بپردازیم، به عبارت دیگر برای گسترش محیط باید به برون و رابطه با برون همانقدر بها دهیم که به درون بها می‌دهیم.

گه درون را بنگرند حال را	نی برون را بنگرند قال را
گه برون بنگرند قال را	نی درون را بنگرند حال را
ما درون را بنگریم حال را	هم برون را بنگریم قال را

و بدین ترتیب کادر مکانیکی و یک طرفه در تشکیلات عمودی بدل به کادر دیالکتیکی و همه جانبه می‌شود. آنچنان کادری که هم می‌تواند درون تشکیلات را مدیریت کند و هم برون تشکیلات همان کادری که هم تشکیلات شریعتی در سال‌های ۴۸ تا ۵۱ از آن تهی بود و هم تشکیلات آرمان در سال‌های ۵۷ تا ۶۱ از عدم وجود آن در رنج بود، چراکه هم اشتباه شریعتی و هم اشتباه آرمان در این بود که فکر می‌کردند توسط کلاس‌های نظری می‌توانند کادر همه جانبه بسازند لذا شریعتی فکر می‌کرد با کلاس‌های آموزش عربی و آموزش قرآن و آموزش فن بلاغت توسط صدر بلاغی و مکتب‌های جامعه‌شناسی توسط دکتر توسلی و کلاس‌های اسلام‌شناسی توسط خودش می‌تواند کادرسازی کند آنچنانکه آرمان هم به تاسی از شریعتی در سال‌های ۵۸ تا ۶۱ فکر می‌کرد توسط کلاس‌های نظری - سیاسی، تشکیلاتی، نهج البلاغه و ایدئولوژیک می‌تواند کادرسازی بکند، علی‌ایحاله این دو بیراهه شریعتی و آرمان باعث گردید که هم حرکت شریعتی بعد از دستگیری شریعتی و هم حرکت آرمان بعد از دستگیری موسسین آن دچار بحران در استمرار حرکت بشوند. خلاصه هر چه محیط نظری یک تشکیلات با محیط عملی پیوند بیشتری پیدا بکند شانس پرورش کادرهای همه جانبه تر برای یک تشکیلات بیشتر می‌شود آنچنانکه هر چه محیط عملی درونی یک تشکیلات با محیط برونی جنبش اجتماعی و جنبش کارگری و جنبش دانشجویی و جنبش دموکراتیک زنان و کارمندان و دانش آموزان بیشتر بکنیم، بسترسازی جهت پرورش کادرهای همه جانبه بیشتر فراهم می‌گردد.

**ب - اپورتونیسیم و ریشه‌های تکوینی آن در تشکیلات:** دومین آفتی که ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک در یک تشکیلات حزبی یا چریکی یا ارتشی بوجود می‌آورد، بسترسازی جهت تکوین اپورتونیسیم فردی یا اپورتونیسیم جمعی در یک تشکیلات است. توضیح آنکه از آنجائیکه ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیک هر چند هم که تشکیلات شکل دموکراتیک داشته باشد به علت تمرکز قدرت در راس و بدنه هرم، پراکندگی قدرت در قاعده هرم، تقسیم قدرت به صورت نامتوازن می‌باشد، این تقسیم نامتوازن قدرت در یک تشکیلات عمودی زمینه شکل گیری جریان اپورتونیسیم فردی و جمعی در یک تشکیلات فراهم می‌کند البته جا

چرا برای نشر مستضعفین تفسیر سوره‌های جزو سی‌ام قرآن نسبت به سوره‌های بزرگ آن اولویت داد؟

ما در پاسخ به سوالات فوق باور داریم که؛ تدوین سوره‌های قرآن با تنظیم و آرایش سوره‌های آن صورت متفاوت داشته است، این امر باعث شد تا نشر مستضعفین بر عکس متدولوزی ثابت هزار ساله مفسرین گذشته و عام و خاص قرآن، و به جای تکیه بر تفسیر کتابی قرآن - که شامل سوره‌های مشخص مثل «حمد و بقره تا فلق و ناس» می‌شود - که بستر تنظیم این گونه سوره‌ها در قرآن و آرایش آن‌ها بر مبنای - حجم آیات سوره‌ها از بزرگ تا کوچک است - به روش «تفسیر سوره‌هائی» از قرآن دست بزند که در چارچوب «پروفس حرکت ۲۳ سال پیامبر اسلام» و در دو فرآیند مکی و مدنی و در کادر سه فاز «حرکت آگاهی‌بخش انسانی، حرکت آزادی‌بخش اجتماعی و حرکت رهائی‌بخش تاریخی» می‌باشد، تدوین پیدا کرده است. ما قبلاً مطرح کردیم که تدوین‌کننده سوره‌های قرآن بی شک از نظر همه مفسرین قرآن شخص پیامبر اسلام بود اما تنظیم و آرایش سوره‌های قرآن (از سوره‌های بزرگ تا سوره‌های کوچک که به لحاظ حجم آیات در نظر می‌باشد)، در زمان عثمان<sup>۲</sup> انجام گرفته است. به هر حال آنچه ما می‌توانیم به صورت قاطع در این جا بگوئیم؛ آرایش سوره‌های قرآن از بزرگ تا سوره‌های کوچک که امروز در قرآن‌های کتابی موجود و مشاهده می‌کنیم روشی است که بعد از پیامبر اسلام و در زمان عثمان انجام گرفته است<sup>۳</sup> به عبارت دیگر امام علی و دیگر صحابه با این آرایش کتابی قرآن موافق بوده‌اند و شاید بهتر باشد که بگوئیم امام علی در مدیریت آرایش موجود قرآن دخیل بوده است<sup>۴</sup>؛ لذا از نظر امام علی تنها با استحاله مرحله «قرآن شفاهی» به فاز «قرآن کتابی» این دو اولویت قابل تحقق بود، در این رابطه امام علی در زمان عثمان بیبش از هر چیز تلاش می‌کرد تا استحاله فاز شفاهی قرآن به فاز کتابی بتواند با سلامت انجام بگیرد و انجام هم گرفت! البته - فاز کتابی قرآن در پروسه شکل گرفت - زیرا روند آن از؛ فرآیند قرآن بدون نقطه و بدون تنوین شروع شد و با تکوین علم صرف و نحو و تا فرآیند قرآن نقطه دار و تنوین دار ادامه پیدا کرد؛ لذا در تنظیم قرآن کتابی آرایش سوره‌ها که در زمان عثمان انجام گرفت در اولویت سوم برای امام علی بود، که سکوت امام علی در نهج البلاغه نشان می‌دهد که آرایش سوره‌ها می‌تواند بنا به پیشنهاد خود وی و یا امام با آن موافق بوده است. زیرا هیچ سندی دال بر مخالفت امام علی در این رابطه موجود نیست و از طرف دیگر آنچه که برای ما مسلم است - بی شک تدوین

۱. که غیر از سوره حمد که طبق فرموده پیامبر اسلام «فاتحه الکتاب» نام گذاری شده است و در ابتدای «قرآن کتابی» قرار گرفته است.

۲. پس از این که برای نخستین بار «قرآن کتابی» جانشین «قرآن حافظه‌ائی» گردید که حتماً با مدیریت و مشورت امام علی بوده است.

۳. و ما هیچ سندی نداریم که امام علی نظری غیر از این آرایش موجود در سوره‌های قرآن داشته باشد و در هیچ جای نهج البلاغه هم امام علی اشاره‌ائی به این امر نکرده است.

۴. چرا که اولویت اول برای امام علی و در زمان تنظیم «قرآن کتابی» موضوع جایگاه تثبیت نشده و متزلزل «قرآن حافظه‌ائی یا فاز شفاهی قرآن» بوده است که با مرگ حافظین قرآن بادیه نشین در جنگ، رده موجودیت کل قرآن در خطر بود. به همین دلایل از نظر امام علی کتابت شدن قرآن تنها عاملی بود که می‌توانست با گذر از فاز قرآن شفاهی و تثبیت «قرآن کتابی» بستر تثبیت تاریخی قرآن را فراهم نماید، مضافاً بر این اولویت دوم برای امام علی در قرآن این بود که؛ به علت نبود - علم صرف و نحو و عدم وجود تنوین و نقطه گذاری - که در مرحله آغاز انتقال از «قرآن شفاهی» به «قرآن کتابی» خود را نشان داد، دخالت گویش‌های مختلف عرب‌های بادیه نشین می‌توانست در تحریف قرآن تأثیر داشته باشد زیرا در دوران بعد از پیامبر عرصه این گویش‌ها و لهجه‌ها به کل کره زمین هم گسترش پیدا کرده بود که به صورت شفاهی یا حافظ قرآن بودن بستر ساز انتقال گویش‌های متفاوت به تلفظ در خواندن قرآن شده بود.

دارد در اینجا یک تعریف از اپورتونیسیم داشته باشیم چراکه مقصود ما از اپورتونیسیم در اینجا استخدام قدرت تشکیلاتی در خدمت امیال هژمونی طلبانه فردی و جمعی می‌باشد، بنابراین در این رابطه است که ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیکی می‌تواند با تقسیم غیر متوازن قدرت در راس و بدنه و قاعده جهت تکوین اپورتونیسیم در یک تشکیلات عمودی بسترسازی بکند، آنچنانکه از زمان حزب دموکراتیک حیدر عموغلی مشروطیت تا جریان خالو قربان در جنگل و جریان مظفر بقائی و مکی و خلیل ملکی در جریان مصدق و جریان تقی شهرام و وحید افراخته در سازمان مجاهدین خلق و... جریان‌های اپورتونیسیتی که تا این زمان در اکثر تشکیلات داخلی و خارجی ادامه دارد همه در این رابطه قابل تفسیر و تبیین می‌باشد. البته برعکس آنچه که رژیم مطلقه فقهائی یا جریان ارتجاع مذهبی و اسلام حوزه و اسلام دکماتیسیم در جامعه ما تبلیغ می‌کنند مقابله با اپورتونیسیم تشکیلاتی تکیه بر انارشیسیم تشکیلاتی یا نفی تشکیلات حزبی یا بسترسازی جهت انشعاب در تشکیلات یا نفی تشکیلات عمودی نیست بلکه بالعکس باید همیشه به یاد داشته باشیم که آفات همیشه مولد حرکت است هر حرکتی نامتوازن در وجود امروز دارای آفت خاص خود می‌باشد و مقابله با آفت هر چند رمز سلامت رفتن می‌باشد ولی این مقابله با آفت هرگز به معنای نفی کل حرکت نیست، بنابراین در این رابطه است که تنها راه مقابله با اپورتونیسیم تقویت ساختاری دموکراتیک و علنی کردن مبارزه و پیوند با تشکیلات افقی و جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری می‌باشد. محاصل اینک:

۱ - هر چند تشکیلات عمودی بستر ساز تشکیلات افقی می‌باشد و بدون تشکیلات عمودی امکان دستیابی به تشکیلات افقی نیست چراکه کار تشکیلات عمودی علاوه بر کادر سازی برای تشکیلات افقی و هدایتگر نظری و عملی تشکیلات افقی که همان جنبش‌های سه گانه اجتماعی و دموکراتیک و کارگری می‌باشد، اما با همه این مشخصات تشکیلات عمودی گاه در بستر مبارزه ایجاد آفت‌هائی می‌کند که شناخت آن برای ما به عنوان یک امر حیاتی در راستای استمرار مبارزه و نهادینه کردن مبارزه می‌باشد.

۲ - اولین آفت تشکیلات عمودی یک طرفه یا مکانیکی شدن رابطه با محیط است که این بیماری از آنجا در تشکیلات عمودی بوجود می‌آید که خواستگاه تشکیلات عمودی قشرهای میانی جامعه می‌باشند که زمینه عینی پراکنده اما زمینه ذهنی مشترک دارند. این فقدان زمینه عینی مشترک بین اعضا در تشکیلات عمودی باعث می‌شود که در کانتکس ساختار هرمی و سلسله مراتب هیرارشیکی رابطه بین تشکیلات عمودی و جامعه و جنبش‌های سه گانه دموکراتیک و سوسیالیستی و اجتماعی صورت یک طرفه و از بالا به پائین یا از تشکیلات عمودی با تشکیلات افقی پیدا کند.

۳ - آفت دیگر تشکیلات عمودی تکوین و رشد اپورتونیسیم به صورت فردی و جریانی در یک تشکیلات عمودی می‌باشد.

۴ - راه حل مقابله کردن با آفات تشکیلات عمودی به کارگیری مکانیزم‌های دموکراتیک و پیوند تنگاتنگ با جنبش‌های تشکیلات افقی است. □

ادامه دارد

سوره‌های قرآن یا قرار دادن آیات مختلف در کنار هم و تبدیل آن به یک سوره- کار خود پیامبر اسلام بوده است و سرچشمه این روش در زمان کسب وحی منتقل می‌شد- ما زمانی به ارزش تدوین سوره‌ها توسط پیامبر پی می‌بریم که با تأثیر آن آشنا شویم؛

اولا - در تدوین سوره‌ها بر آیات بی‌نظمی و پریشانی حاکم می‌باشد.

در ثانی - مخاطبین آیات در حال تغییر و متفاوت می‌باشند.

در ثالث - آیات به لحاظ تاریخ و شان نزول متفاوت هستند.

به طوری که بسیاری از سوره‌های قرآن دارای آیاتی از مکی یا مدنی می‌باشند که نشان می‌دهد از نظر پیامبر عامل تدوین سوره‌های قرآن - شان تاریخی نزول آیات- نبوده است بلکه «تبیین موضوعی در قرآن تاریخی» بوده است. به عبارت دیگر پیامبر سعی کرده است تا در هر سوره حول یک موضوع (توحید فلسفی یا توحید انسانی یا توحید طبیعی یا توحید تاریخی یا توحید ملوکیت الهی یا توحید ربوبیت الهی یا توحید الوهیت الهی یا گاه‌ها مخلوطی از همه این آیات) آن‌ها را به صورت ارگانیک (نه مکانیکی) در کنار هم قرار دهد. چنان که ما مشاهده می‌کنیم که در محیط بیرون «آیات تصویری» در طبیعت به عنوان بستر نظام قانونمند هستی عمل می‌کنند و «آیات تصدیقی» در طبیعت را می‌سازند؛ لذا ما نیز از روش تدوین سوره‌هایی که توسط پیامبر انجام گرفته است در سلسله تفاسیر قرآن استفاده می‌کنیم؛ یعنی در تفسیر هر سوره از قرآن و پس از کشف موضوع محوری در آن سوره - آیات دیگر در آن سوره را- حول تبیین آن موضوع محوری تفسیر می‌نمایم و در این رابطه آنچه برای ما حائز اهمیت است «کشف موضوع‌های محوری در هر سوره قرآن می‌باشد» و نه حفظ آرایش سوره‌های تنظیم شده در قرآن کتابی. به همین دلیل دیگر خود را ملزم نمی‌دانیم که در تفسیر خود؛ از سوره بقره شروع کنیم تا در آخر به سوره ناس برسیم!

## ب - فرآیند سه گانه پروسس شناخت انسان تاریخی؛

یک انسان از کودکی تا بلوغ دارای مراحل مختلف کمال و معرفت است که به سه مرحله تقسیم می‌شود؛

۱ - مرحله شناخت یا یادگیری حسی.

۲ - مرحله شناخت قیاسی یا ذهنی یا ترکیبی یا تصدیقی یا فلسفی.

۳ - مرحله شناخت عقلی و برهان استقرائی.

انسان در دوران تاریخ خود - در طول پنج هزار سال که از سن انسان هوشمند بر روی کره خاکی می‌گذرد- دارای همین سه فرآیند یعنی «شناخت حسی و شناخت فلسفی و شناخت استقرائی» بوده است. بزرگترین مشخصه روان شناسی «فرآیند تاریخی معرفت حسی انسان» جهت قبول دعوت‌های حق و باطل - معجزه‌گرایی- در او بوده است، زیرا انسان در دوران معرفت حسی نمی‌توانست با درک و شناخت پیام - مدعیان دعوت- نسبت به دعوت آنان موضع گیری نماید، انسان در دوران معرفت حسی برای - فهم دعوت مدعیان- و به جای «فَنظَرِ عَلٰی مَا قَال» تکیه بر «فَنظَرِ عَلٰی مَنْ قَال» می‌کرد و این امر باعث شد تا به جای «شناخت پیام» بر «گوینده پیام» تکیه نمایند و تا زمانی که صداقت گوینده برای او روشن نمی‌شد او نمی‌توانست نسبت به پیام و دعوت او ایمان پیدا کند؛ لذا برای شناخت گوینده دعوت و پیام آن‌ها راهی جز تکیه بر همان شناخت حسی خود نداشتند و در همین رابطه برای انسان حسی «معجزه» به

عنوان تنها محکی بود که او می‌توانست به صداقت معجزه گر پی ببرد، چراکه معجزه از ماده عجز است که به معنای ناتوانی می‌باشد و دلالت بر کارهائی می‌کرد که معجزه‌گران توسط آن توده‌های مردم را در برابر خود ناتوان می‌کردند و به این وسیله جهت تلقین پیام خود به توده‌ها بستر سازی می‌نمودند. به عنوان نمونه؛ موسی مجبور بود تا برای جلب توجه توده‌ها بر عصا و ید بیضا تکیه کند و عیسی بر شفای کور و بیمار و زنده کردن مرده تکیه نماید اما انسان مرحله حسی در فرآیند دوم شناخت خود یعنی قرن پنجم قبل از میلاد در یونان غرب و هندوچین در آسیا به مرحله معرفت فلسفی رسید و از این مرحله «انسان بیرون‌گرای حسی» به «انسان درون‌گرای ذهنی» استحال شد. انسان ذهنی در مرحله معرفت فلسفی گرفتار تخیلات فلسفی خود بود و با رها کردن طبیعت و واقعیت‌ها تنها به تخیلات ذهنی خود اصالت می‌داد و نیازی به مطالعه بروی طبیعت و تاریخ و جامعه در خود نمی‌دید، او برای تخیلات ذهنی خود اصالتی بیش از واقعیات قائل می‌شد. برای او هر چه که با ذهنیت تطابق داشت حق بود و هر حقی که نمی‌توانست با ذهنیت او تطابق پیدا کند باطل بود. مولوی در دو داستان جداگانه - این دو مرحله از معرفت بشری- را نقد کرده است، داستان اول مربوط به دوران معرفت حسی بشر می‌باشد که مولوی در این داستان با طرح قصه فیل که در تاریک خانه ای قرار داشت و مردم که تا آن زمان فیل را ندیده بودند با لمس فیل می‌خواستند - معرفت حسی- به شناخت او در آن خانه تاریک دست یابند، لذا حاصلی برای آن‌ها نداشت جز این که هر کدام بر مینای احساس جزئی خود فیل را تعریف کنند، که حاصل آن شد تا فیل را آنچنان که هست نشناسند:

بیل اندر خانه تاریک بود	عرضه را آورده بودند از هنود
از برای دیدنش مردم بسی	اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود	اندر آن تاریکیش کف می به سود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد	گفت همچون ناو دانستش نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید	آن بر او چون باد بیزن شد پدید
آن یکی را کف چو بر پایش به سود	گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست	گفت خود این پیل چون تختی بده است
همچنین هریک به جزوی چون رسید	فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید
از نظرگه گفتشان بد مختلف	آن یکی دالش لقب داد آن الف
در کف هر کس اگر شمعوی بدی	اختلاف از گفتشان بیرون شدی
چشم حس همچون کف دست است و بس	نیست کف را بر همه آن دسترس

(مثنوی مولوی- دفتر سوم- صفحه ۱۵۷- سطر ۱۴ به بعد)

مولوی در داستان دوم - شناخت فلسفی- انسان را به نقد می‌کشد در این داستان که معروف به کشتی به ان و نحوی است می‌آید؛

آن یکی نحوی به کشتی در نشست	رو به کشتیبان نمود آن خود پرست
گفت هیچ از نحو خواندی؟ گفت لا	گفت نیم عمر تو شد بر فنا
دلشکسته گشت کشتیبان زتاب	لیک اندم گشت خاموش از جواب
باد کشتی را به گردابی فکند	گفت کشتیبان بدان نحوی بلند
هیچ دانی آشنا کردن بگو	گفت نی از من تو سباحی مجو
گفت کل عمرت ای نحوی فناست	زانکه کشتی غرق در گرداب‌هاست

(همان- دفتر اول- صفحه ۵۷- سطر ۲۱ به بعد)

مولوی در ابیات دیگر مرحله معرفت فلسفی انسان را چنین بیان می‌کند؛

۵ - توجه دائمی به عقل و تجربه در قرآن و اهمیتی که این کتاب به طبیعت و تاریخ - به عنوان منابع معرفت بشری- دارد همه جلوه‌های مختلف اندیشه واحد از ختم دوره رسالت است.

۶ - قرآن اکنون بیش از آنکه واقعیتی حیاتی باشد منقطع شده است، این کتاب انفس (خود) و آفاق (جهان) را منابع علم و معرفت می‌داند (بازسازی... - صفحه ۱۴۶ سطر ۱۲).

۷ - اندیشه خاتمیت را نباید به این معنی گرفت که سرنوشت نهائی زندگی با حاکمیت عقل به جای وحی کامل است چنین چیزی نه ممکن است و نه مطلوب، ارزش عقلانی اندیشه خاتمیت در قرآن این است که؛ در تاریخ بشر - حجیت و اعتبار ادعای اشخاص به پیوستگی با فوق طبیعت به پایان رسید (بازسازی... - صفحه ۱۴۶ - سطر ۱۶)؛

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد	بر رسول ما رسالت ختم کرد
رونق از ما محفل ایام را	او رسل را ختم و ما اقوام را
خدمت ساقی‌گری با ما گذاشت	داد ما را آخرین جامی که داشت
لا نبی بعدی ز احسان خداست	پرده ناموس دین مصطفی است
قوم را سرمایه قوت از و	حفظ سر وحدت ملت از و
حق تعالی نقش هر دعوی شکست	تا ابد اسلام را شیرازه بست
دل زغیر اله مسلمان بر کند	نعره لا قوم بعدی می‌زند

(احمد سروش- کلیات اشعار فارسی حضرت مولانا علامه اقبال لاهوری- بخش رموز بیخودی- صفحه ۷۰)

۸ - تجربه درونی تنها یک منبع معرفت بشری است به مدلول قرآن دو منبع دیگر معرفت نیز هست که یکی از آن دو تاریخ است و دیگری عالم طبیعت و با کاوش در این دو منبع معرفت است که روح اسلام به بهترین صورت آشکار می‌شود (علامه اقبال لاهوری- بازسازی فکر دینی در قرآن- صفحه ۱۴۷ - سطر ۱۲).

۹ - روح قرآن اصولاً ضد تعلیمات یونانی است از آن جهت که فلاسفه مسلمان به متفکران یونان اعتماد داشتند این امر باعث گردید تا آن‌ها قرآن را در روشنی فلسفه یونانی فهم کنند اما از آنجائیکه روح قرآن به امور عینی توجه داشت ولی فلسفه یونانی به امور نظری می‌پرداخت و از حقایق عینی غفلت می‌ورزید آن کوششهای نخستین فلاسفه اسلامی ناچار محکوم به شکست و بی ثمری شد و در نتیجه همین شکست فلاسفه اسلامی بود که روح واقعی فرهنگ اسلامی آشکار گردید (بازسازی... - صفحه ۱۴۸ - سطر ۴).

۱۰ - امام محمدغزالی روی هم رفته پیرو منطق ارسطو باقی ماند و در کتاب قسطاس خود آیات قرآن را به اشکال قیاسی منطق ارسطویی تفسیر کرده است (بازسازی... - صفحه ۱۴۸ - سطر ۲۰).

۱۱ - اینکه فکر کنیم روش تجربی از اکتشافات اروپائیان است اشتباهی بیش نیست، دورینگ به ما می‌گوید که تصورات علمی راجر بیکن که درست‌تر و روشن‌تر از تصورات همانام نامدار او است. راجر بیکن در کجا کار آموزی علمی کرده بود؟ در دانشگاه اسلامی اندلس، در بخش پنجم کتاب کبیر راجر بیکن که در باب علم و مناظره بحث می‌کند در واقع رونوشتی از کتاب المناظر ابن هیثم است و نیز در سراسر آن کتاب نشانه‌هایی از تاثیر ابن هیثم بر مولف آن دیده می‌شود (بازسازی... - صفحه ۱۴۹ سطر ۱۱).

۱۲ - تولد روش مشاهده و تجربه در اسلام در نتیجه سازش با اندیشه یونانی صورت نگرفته است بلکه بر عکس روش مشاهده و تجربه در «

روی نفس مطمئننه از جسد	زخم ناخن‌های فکرت می‌کشد
فکرت بد ناخن پر زخم دان	می‌خراشد در تعمق روی جان
تا گشاید عقده اشکال را	در حدت کرده است زین بال را
عقده را بگشاده گیر ای منتهی	عقده‌ائی سختست بر کیسه نهی
در گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر	عقده چند دگر بگشاده گیر
عقده‌ائی کان بر گلوی تو است سخت	که ندانی که خسی یا نیکبخت
گر بدانی که شقیعی یا سعید	آن بود بهتر ز هر فکر عتید
حل این اشکال کن گر آدمی	خرج این دم کن اگر صاحب دمی
حد اعیان و عرض دانسته گیر	حد خود را دان کزان نبود گریز
چون بدانی حد خود زین حد گریز	تا به بیحد در رسی‌ای خاک بیز
عمر در محمول و در موضوع رفت	بی بصیرت عمر در مسموع رفت
هر دلیلی بی نتیجه و بی اثر	باطل آمد در نتیجه خود نگر
جز به مصنوعی ندیدی صانعی	بر قیاس اقترائی قانعی
می‌فزاید در وسایط فلسفی	از دلایل باز بر عکسش صفی

(همان- دفتر پنجم- صفحه ۲۸۸- سطر ششم به بعد)

از نظر مولوی طلب معجزه از پیامبران معلول عقب ماندگی معرفتی آن‌ها بود؛

آن ابوجهل از پیمبر معجزی	خواست همچون کینه و ترک غزی
لیک آن صدیق حق معجز نخواست	گفت این رو خود نگوید جز که راست
کی رسد همچون توئی را کز منی	امتحان همچو من یاری کنی

(همان- دفتر چهارم- صفحه ۶۳۹- سطر ۷ به بعد)

### ج- مبانی تئوریک اقبال در تفسیر و فهم قرآن؛

از نظر حضرت مولانا علامه اقبال لاهوری مبانی تئوریک جهت فهم و تفسیر قرآن عبارت است از؛

۱ - روح قرآن ضد تعلیمات یونانی است (بازسازی فکر دینی در اسلام- صفحه ۸۳- سطر ۱۳).

۲ - فلسفه یونانی بینش متفکران اسلامی را در باره قرآن دچار تاریکی کرد زیرا سقراط تمامی توجه خود را تنها به درون آدمی محدود کرده بود و برای وی موضوع بحث شایسته آدمی تنها خود آدمی بود نه جهان گیاهان و حشرات و ستارگان، درست در مقابل این تصور است که قرآن در زنبور عسل ضعیفی جایگاهی برای وحی الهی می‌بیند و در همین رابطه پیوسته قرآن از خواننده خود می‌خواهد که به تغییر دائمی بادها، به توالی شب و روز، به ابرها و آسمان‌های پر ستاره و به سیارات شناور در فضای نامتناهی توجه داشته باشند و آن‌ها را مشاهده کنند (بازسازی... - صفحه ۶- سطر ۹).

۳ - پیغمبر اسلام میان جهان قدیم و جهان جدید ایستاده است و تا آنجا که به منبع الهام مربوط می‌شود او به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای محتوای الهام وی (قرآن) در کار می‌آید متعلق به جهان جدید است (بازسازی... - صفحه ۱۴۵ سطر ۲۱).

۴ - ظهور اسلام همراه با ولادت عقل برهانی و استقرائی بود (بازسازی... - صفحه ۱۴۶ سطر ۴).

اسلام معلول جدال و مبارزه ممتد با اندیشه یونانی بوده است (بازسازی... - صفحه ۱۵۱ - سطر ۲).

۱۳ - قصد من آن است که به صورت قطعی این سوء فهم را که اندیشه یونانی تعیین کننده رنگ و خصوصیت فرهنگ اسلامی است از ریشه بر کنم (بازسازی... - صفحه ۱۵۱ - سطر ۷).

۱۴ - اگر فکر کنیم که در قرآن هیچ نطفه و مایه نظریه تاریخی وجود ندارد مرتکب خطای بزرگی شده‌ایم چراکه روح و جوهر کتاب مقدمه این خلدون مبتنی بر الهامی است که این نویسنده از قرآن گرفته است، حتی آنجا که این خلدون در باره خصلت و شخصیت سخن می‌گوید به مقدار زیادی گفته‌های او ماخذ از قرآن است (بازسازی... - صفحه ۱۶۰ - سطر ۲).

۱۵ - تمام منظور من گفتن این مطلب است که با توجه به جهتی که فرهنگ اسلامی در چارچوب قرآن گسترش پیدا کرده است تنها یک مسلمان (ابن خلدون) می‌توانسته است به تاریخ همچون حرکتی پیوسته و اجتماعی و همچون پیشرفتی واقعی و اجتناب ناپذیر در زمان نظر کند، نکته جالب توجه در این طرز نگرش به تاریخ راهی است که ابن خلدون در پیش گرفت و فرآیند تغییر را از آن راه دریافته است (بازسازی... - صفحه ۱۶۲ سطر ۱۸).

۱۶ - طرز دریافت ابن خلدون از قرآن از آن جهت دارای اهمیت نامحدود است که بدانیم؛ نتیجه تصور تاریخ اگر به صورت یک حرکت پیوسته و در همان تاریخ باشد به شکل یک حرکت اصیل و خلاق در می‌آید نه به شکل حرکتی که خط سیر آن از پیش معین شده است (بازسازی... - صفحه ۱۶۳ سطر ۲).

۱۷ - ابن خلدون عالم ما بعد الطبیعه نبود بلکه بالعکس او با علم مابعد الطبیعه دشمن بود (بازسازی... - صفحه ۱۶۳ - سطر ۵).

۱۸ - ابن خلدون را باید به لحاظ تصویری که در باره زمان داشت از پیش تازان برگسون محسوب کنیم (بازسازی... - صفحه ۱۶۳ - سطر ۶).

۱۹ - ابن مسکویه حیات و زندگی را حرکتی پیوسته و رو به تکامل می‌داند (بازسازی... - صفحه ۱۶۳ - سطر ۱۱).

۲۰ - در مقدمه ابن خلدون روح ضد فلسفه یونانی قرآن به صورت نهایی بر اندیشه یونانی زده فلاسفه اسلامی پیروز شده است (بازسازی... - صفحه ۱۶۳ - سطر ۱۶).

۲۱ - اندیشه افرادی مثل ابن خلدون نشان دهنده عصیان فکر اسلامی بر ضد فلسفه یونان است و نشان دهنده این حقیقت است که روح ضد فلسفه یونانی قرآن علی رغم اینکه فلاسفه مسلمان تلاش می‌کردند تا قرآن را در پرتو اندیشه یونانی تفسیر کنند اثبات وجود می‌کرده است (بازسازی... - صفحه ۱۶۴ سطر ۲).

۲۲ - من در این سخنرانی‌ها کوشیدم تا این مطلب را ثابت کنم که روح ضد یونانی جهان جدید در حقیقت از طغیان و عصیان اندیشه اسلامی در برابر اندیشه یونانی بر خاسته است (بازسازی... - صفحه ۱۶۴ - سطر آخر به بعد).

۲۳ - من منکر آن نیستم که یک قشر مجوسی بر روی اسلام فعلی روئیده است و در حقیقت غرض اصلی من در این سخنرانی‌ها آن بود که نشان دهم روح اسلام عاری از پوشش مجوسی است (بازسازی... - صفحه ۱۶۵ - سطر ۱۱).

۲۴ - اسلام به عنوان یک حرکت فرهنگی نظر ایستا و قدیمی جهان در مورد فلسفه یونان را طرد کرد و برای اولین بار نظریه جهان بالای را مطرح کرد (بازسازی... - صفحه ۱۶۷ - سطر ۱).

۲۵ - بشریت امروز به سه چیز نیازمند است؛

الف - تعبیری روحانی از جهان.

ب - آزادی روحانی فرد.

ج - اصول اساسی و دارای تاثیر جهانی که تکامل اجتماعی بشر را بر مبنای روحانی توجیه کند (بازسازی... - صفحه ۲۰۳ - سطر ۱۶).

۲۶ - گرچه اروپای جدید تلاش می‌کند تا با ارائه دستگاه اندیشه پاسخگوی سه نیاز بشریت امروز باشد ولی تجربه نشان می‌دهد اگر حقیقتی از راه عقل محض به دست آید دارای آن حرارت اعتقادی زنده نخواهد بود که از طریق الهام شخصی حاصل می‌شود به همین دلیل عقل محض چندان تاثیری در تکامل نوع بشر صورت نداده است در صورتی که دین پیوسته مایه ارتقای افراد و تغییر شکل جوامع بشری بوده است (بازسازی... - صفحه ۲۰۳ - سطر آخر به بعد).

۲۷ - سخن مرا باور کنید که اروپای امروز بزرگترین مانع در راه پیشرفت اخلاق بشریت است و از طرف دیگر مسلمانان مالک اندیشه‌ها و کمال مطلوب نهایی بر وحی می‌باشند (بازسازی... - صفحه ۲۰۴ - سطر ۸).

۲۸ - فهم قرآن ممکن نیست مگر آن زمانی که این کتاب به همان صورتی که بر پیغمبر وحی شده است برای مسلمان امروز حالت وحی پیدا کند (بازسازی... - صفحه ۲۰۶ - سطر اول) □

ادامه دارد



چرا پیامبر اسلام مانند افلاطون و ارسطو و دیگر فلاسفه شرق و غرب از ذهن و عقل و ساختار عقلانیت و شکل کارکرد آن... پیام خود را شروع نکرد؟ یا حرکت خود را مانند مولوی و سنائی و عطار و بودا و... از درون و حال و خود و نفس - آغاز نکرد؟

گه برون را بنگرند و قال را  
ما زبان را بنگریم و قال را  
نی درون را بنگرند و حال را  
ما درون را بنگریم و حال را  
ناظر قلبیم اگر خاشع بود  
گرچه گفت لفظ ناخاضع بود  
مثنوی مولوی - داستان موسی و شبان در دفتر دوم - صفحه ۲۸۲ - سطر دوم

محمد حرکت خود را مثل متکلمین؛ از حُسن و قبح ذاتی و حُسن و قبح اعتباری، یا توحید صفاتی، توحید افعالی، توحید ذاتی و... و در کلاس آکادمیک یا تعلیم و تدریس کلاسیسم حوزه‌های درس و تدریس آغاز نکرد، یا مانند فقها؛ از اعمال اجوز لایجوز مکروه و مستحب و واجب و... که بر گرفته از فقه بود شروع نکرد؛ و همان طور که علامه اقبال لاهوری می‌گوید؛ «پیامبر در نخستین مرحله از استراتژی سیزده ساله دعوت خود در مکه» دو منبع جدید معرفتی در اپیستمولوژی بشر در کنار منبع وحی قرار داد و آنچه را که تصمیم داشت با این سه منبع در تاریخ بشر ایجاد کند، به انجام رساند. پیامبر در استراتژی ۱۳ ساله مکی دست پروردگان و پیروان خود را با این روش آموزش می‌داد تا با عینک طبیعت و تاریخ و وحی «تفکر اسلام و خدا و انسان و معاد...» را بشناسند «کان اکثر عبادہ ابی ذر التفکر - بیشتر عبادت ابوذر تفکر کردن بود» (پیامبر اسلام).

اگر بگوئیم (چنانکه اقبال لاهوری می‌گوید) که افزایش دو منبع جدید معرفت بر تاریخ بشر بزرگترین تحول اپیستمولوژی و معرفت شناسانه را به همراه داشت، سخنی به گراف نگفته‌ایم! چراکه نخستین مولود و نتیجه متولوژی پیامبر در تاریخ بشر زایش و پیدایش «عقل و عقلانیت» بوده است. در اینجا این سوال مطرح می‌شود که؛ مگر پدیده عقل در تاریخ بشر به پنج قرن قبل از میلاد در یونان بر نمی‌گردد؟ در پاسخ به این سوال باید بگوئیم که آری عقل‌گرایی (پنج قرن قبل از میلاد) در یونان با افرادی چون افلاطون و ارسطو متولد شد که عقل استاتیک فلسفی بود، ولی عقل‌گرایی در زمان پیامبر اسلام در انسان زایش کرد و عقل طبیعی و عقل تاریخی که همان عقل دینامیک بشری است تکوین یافت «در اینجا از عقل در دیسکورس قرآن و پیامبر اسلام به معنی عقل تاریخی و عقل طبیعی منظور است که پیامبر اسلام توسط دو منبع تاریخ و طبیعت آن را در انسان کشف و پرورش داد». پیامبر اسلام با کشف عقل تاریخی و عقل طبیعی پای انسان را به حوزه‌های متفاوت شناخت و معارف باز کرد و از این مرحله بود که عقل انسان به عنوان وسیله شناخت تمامی معارف حتی خود وحی مورد تاکید قرار گرفت و با تولد عقل طبیعی و عقل تاریخی توسط پیامبر اسلام باعث گردید تا، اسلام عقلی از دل اسلام شرعی متولد شود. بنابراین دین واحد اسلام توسط انبیاء ابراهیمی که آخرین آن‌ها محمد بود در دو فرآیند مختلف تاریخی بسط پیدا کرده است که عبارت می‌باشد از:

- ۱ - فرآیند شرعی؛ که از ابراهیم خلیل تا پیامبر اسلام ادامه داشت. در این پروسه تنها یک منبع شناخت برای بشریت به رسمیت می‌شناختند و بر آن تکیه می‌کردند که همان وحی بود، زیرا همه معرفت بشر را شرع و دین تشکیل می‌داد و در این فرآیند عقلانیت انسان به عنوان یک منبع مستقل تعطیل بود و بشریت دوران - تکلیف - را سپری می‌کرد.
- ۲ - فرآیند عقلی؛ که با بعثت پیامبر اسلام در حیات تاریخ بشر آغاز شد.

۱. البته نه در رابطه مکانیکی از هم، بلکه در پیوند دیالکتیکی با هم این دو عقل در کنار عقل دینی یا وحی بود.

۲. قابل توجه است که اسلام از نظر قرآن، دینی است که با ابراهیم خلیل آغاز شد نه با پیامبر اسلام، به عبارت دیگر از نظر قرآن تنها یک دین وجود دارد که نامش اسلام است نه ادیان مختلف.

۳. امام علی می‌گوید؛ بزرگترین کار پیامبر اسلام «و یُثِرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ

که پیامبر اسلام این فرآیند را به توسط دو منبع شناخت طبیعت و تاریخ در کنار تنها منبع شناخت قبلی انسان یعنی وحی و قرآن به انجام رسانید و با این پروژه بود که زمینه تولد عقل تاریخی و عقل طبیعی در انسان فراهم شد. کشف عقل‌گرایی طبیعی و تاریخی در انسان باعث گردید تا در فرآیند دوم اپیستمولوژی جدید انسان آنچه عقلانی بود، شرعی باشد (نه مانند فرآیند اول اپیستمولوژی انسان که هر چه شرعی بود عقلانی بود و بشریت در شناخت آن دستی نداشت و فقط تکلیف به اعتقاد آن داشت!) «كُلُّ أُمَّةٍ حَكَمَ بِهَ الْعَقْلِ، حَكَمَ بِهَ الشَّرْعِ - آنچه که عقل انسان حکم به درستی آن بدهد شرع است»؛ و یا چنان که کانت می‌گوید؛ «بزرگترین کشف پیامبران این بود که به انسان آموختند که هر کاری که خوب و اخلاقی و عقلانی است آن را مرضی خداوند بدانند.» که این مربوط به فرآیند دوم دوران تاریخی معرفت شناسانه بشر می‌باشد و اقبال لاهوری تولد عقل طبیعی و عقل تاریخی در انسان را که به همراه عقل وحیانی در تاریخ شکل گرفت چنین بیان می‌دارد؛ «پیامبر اسلام بشریت را از دوران کهن وارد دوران نوین تاریخ معرفت شناسانه کرد». از این مرحله بود که دیگر دیوار چین بین شرع و عقل انسان بر داشته شد. «بعثت علی شریعتی سمحه سهله - من مبعوث شدم برای طرح شریعت آسان و ساده» (پیامبر اسلام).

تولد عقل استقرائی انسان به گفته علامه اقبال لاهور؛ زمینه و بستر قطع وحی نبوی و خاتمیت پیامبران و بالطبع خاتمیت پیامبر اسلام را فراهم کرد. هم صدا با اقبال لاهوری باید گفت که؛ اگر عقل انسان متولد نشده بود ختم پیامبران و خاتمیت پیامبر اسلام اتفاق نمی‌افتد. بشریت در دوران پیامبر اسلام با تولد عقل انسان و طرح دو منبع شناخت «طبیعت و تاریخ» در کنار منبع وحی در مرحله‌ای از تکامل معرفتی قرار گرفت که خود دیگر می‌توانست با عصای عقل تاریخی و عقل طبیعی در جاده‌هایی که انبیاء برای او نشان دادند، حرکت کند که در این جاده پیامبران فقط «مالم الطریقه» یا علامت‌های راهنما در این جاده بودند (تا انسان در جاده توحید نه راه اشتباه برود و نه اشتباهی راه برود). پس علت این که پیامبر اسلام در مرحله ۱۳ سال دعوت مکی خود می‌کوشید تا جهت تبیین اصول عقاید خویش بر طبیعت و تاریخ تکیه کند، برای احیای طرح تولد عقل انسان بود؛ و ما به این علت در تمام قرآن ترم عقل را نمی‌بینیم که به صورت اسم و مصدر به کار رفته باشد و هر جا که قرآن قصد دارد از موضوع عقل انسان سخن بگوید از آن به صورت - فعل و عمل واکنش عقل - که همان « یَعْقِلُونَ، یَتَفَكَّرُونَ، تَعْقِلُونَ، یَتَدَبَّرُونَ... » می‌باشد، به کار می‌برد که دلالت بر همین امر دارد<sup>۴</sup>.

و لذا در عصر پیامبر اسلام با تولد عقل تاریخی و عقل طبیعی، ایمان عقلی حتی در بین دو نفر از نزدیکترین دست پرورده‌های پیامبر اسلام یعنی ابوذر و سلمان، در آینه عقلانیت و معرفت بشری به توسط همین پیامبر به کفر و ایمان تعریف می‌شود! در حدیث پیامبر اسلام است که فرمود؛ «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان فقد کفره یا فقد قتله - اگر ابوذر از آنچه در ضمیر عقلانیت سلمان در باب اسلام وجود دارد مطلع می‌شد - ابوذر در قیاس اسلام عقلانی سلمان با اسلام عقلانی خودش - سلمان را به قتل می‌رساند یا او را کافر می‌خواند.» بنابر آنچه که تا کنون مطرح کردیم نتیجه می‌گیریم که؛

- ۱ - اساس و مبنای حرکت پیامبر اسلام (در عرصه استراتژی سیزده ساله در مکه) دعوت از مردم بر پایه انتقال کشف عقل تاریخی و عقل طبیعی به بشر می‌باشد.

- گنج‌های عقول انسان را که پنهان بود آشکار کرد» (خطبه اول - نهج البلاغه).

۴. فرضا ارسطو و افلاطون از عقل و ساختار و مکانیزم آن و... به صورت مجرد و مکانیکی تعریف می‌دهند اما بر عکس عقل فلسفی یونان باستان در قرآن و وحی نبوی پیامبر اسلام «عقل انسان تنها در فونکسیون طبیعی و تاریخی و معرفتی» قابل طرح می‌باشد نه بالعکس و به این دلیل بود که با بعثت پیامبر اسلام و با تولد اسلام تاریخی؛ انواع عقلانیت تاریخی و عقلانیت کلامی و عقلانیت فلسفی و عقلانیت دینی و عقلانیت عرفانی و عقلانیت فقهی و عقلانیت طبیعی و عقلانیت دیالکتیکی و... از دل عقلانیت قرآن متولد شدند! یعنی یکی عبدالرحمن ابن خلدون تونسی جامعه شناس شد، دیگری فخر رازی متکلم گردید و سومی مولانا جلال الدین بلخی مولوی عارف شد و چهارمین حکیم ابوالقاسم فردوسی و پنجمین زکریای رازی و جابر بن حیان و ششمین احمدابن حنبل و شیخ طوسی و هفتمین ابوعلی سینا و ابن رشد و فارابی و ملاصدرا و هشتمین سعد ابن ابی وقاص و خالد ابن ولید و مالک اشتر و... قس الی هذا گشتند!

۲ - پیامبر اسلام به توسط طرحی که به متکی بر دو منبع جدید معرفتی یعنی (تاریخ و طبیعت) بود، زمینه تولد عقل تاریخی و عقل طبیعی را در کنار عقل دینی (وحی) در انسان فراهم کرد.

۳ - منبع معرفتی بشر تا قبل از پیامبر اسلام در ادیان ابراهیمی همان عقل دینی یا خود وحی بود و لذا بشریت تا پیش از پیامبر اسلام فرآیند حرکت تکلیفی خود را طی می‌کرد.

۴ - گرچه عقل فلسفی پنج قرن قبل از میلاد مسیح و توسط ارسطو و افلاطون در یونان باستان ظهور کرد اما این عقل یک عقل نظری و استاتیک بود و نتوانست به رکن عقل دینامیک و تاریخی انسان بدل گردد و در همان شکل استاتیک خود ادامه پیدا کرد که هیچ عقلانیت جدیدی از آن متولد نگردید.

۵ - با تولد عقل تاریخی و عقل طبیعی در عصر پیامبر اسلام پروسس حرکت انبیاء ابراهیمی به لحاظ متدولوژی معرفتی به دو فرآیند مختلف تقسیم گردید؛ اول- فرآیند شرعی و تکلیفی و نقلی بود و دوم- فرآیند عقلی می‌باشد. در فرآیند شرعی و تکلیفی که از ابراهیم تا محمد ادامه داشت، بشریت به لحاظ معرفتی تک منبعی بود و تنها منبع معرفت او همان وحی بود اما در فرآیند دوم یا فرآیند عقلی که از پیامبر اسلام و وحی نبوی او آغاز گردید منبع معرفتی انسان به سه منبع تاریخ و طبیعت و نیز وحی افزایش یافت.

۶ - با تولد عقل تاریخی و عقل طبیعی در دوران پیامبر اسلام بود که بشریت روش راه رفتن و شناختن بر پایه عقل خود بنیاد را آموخت و به این وسیله؛ کودکی که پیامبران از ابراهیم تا محمد به او راه رفتن می‌آموختند، با تولد عقل طبیعی و عقل تاریخی به حرکت درآمد و بر مبنای این راه رفتن با عقل خود بود که موضوع «قطع وحی نبوی و ختم نبوت پس از پیامبر اسلام» مطرح گردید.

۷ - با تولد عقل تاریخی و عقل طبیعی در انسان بشریت توانست به شناخت جهان و تاریخ و درون خود بپردازد و بر مبنای این شناخت در جهان سه گانه بود که انواع عقلانیت دینی و علمی و دیالکتیکی و فلسفی و عرفانی و فقهی و کلامی و ... از دل عقلانیت دینی یا قرآن متولد گردید.

۸ - با تولد عقل تاریخی و عقل طبیعی در انسان و در عصر نبوت و بعثت پیامبر اسلام بود که معرفت و شناخت انسان به عنوان هدایت گر او در حوزه «شدن و زیستن و بودن» در زندگی فردی و اجتماعی و تاریخی‌اش گردید.

۹ - با زایش عقل تاریخی و عقل طبیعی در دوران دعوت بعثت پیامبر اسلام دیگر همه چیز برای انسان قابلیت شناختن پیدا کرد؛ از خداوند گرفته تا معاد و وحی و طبیعت و تاریخ و درون انسان و ... لذا هیچ چیز باقی نماند که بتواند خود را از خوراک آسیاب جوته عقل انسان دور نگه دارد.

۱۰ - با تولد عقل تاریخی و عقل طبیعی در انسان نیاز بشریت به آسمان و وحی که هزاران سال بر روی بشریت باز و وحی می‌بارید، بسته شد و قطع وحی نبوی و ختم نبوت لازم و جاری گردید.

۱۱ - با تولد عقل طبیعی و عقل تاریخی انسان بود که در قرآن حرکت در آفاق و طبیعت و درون و تاریخ «سیر فی انفس» و «سیر فی الارض» در کنار هم مطرح گردید.

۱۲ - انسان با تولد عقل طبیعی و عقل تاریخی موظف گردید تا همه چیز را بشناسد و بدون شناخت آن گام بر ندارد و عقل و شناخت خود را در هیچ مسلخ تکلیف و تعبد و تقلید و ... ذبح نکند و به این حقیقت ایمان پیدا کند که گران بها ترین موجود خداوند در خلقت عقل انسان است که به هیچ بهائی نباید آن را فروخت و آن را قربانی کرد.

۱۳ - با تولد عقل طبیعی و عقل تاریخی بود که دوران تکامل وجود از گردونه جبری طبیعی و اجتماعی خلقت وارد آخرین فرآیند خود یعنی

۵. قابل توجه است که عقلانیت جدید غرب که از قرن هیجدهم در اشکال مختلف آن ظاهر شده است معلول عقلانیت فلسفی دکارت و کانت می‌باشد نه عقلانیت فلسفی افلاطون و ارسطو.

۶. اشاره به حدیث پیامبر اسلام که گفت: «علما امتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل».

دوران تکامل معرفتی انسان گردید.

۱۴ - با تولد عقل طبیعی و عقل تاریخی بود که در آسیاب جوته عقل انسان شتر و پشه و ماه و ستارگان و ... همان ارزشی را پیدا کردند که تاریخ و وجود و خلقت و وحی و توحید و نبوت و معاد و ... دارای آن ارزش بودند «أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ» (سوره غاشیه - آیه ۱۷) و «...إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا...» (سوره بقره - آیه ۲۶).

۱۵ - انسان با تولد عقل طبیعی و عقل تاریخی مسئول متولد گردید که این مسئولیت او را در مقایسه با انسان به جای مانده از تاریخ بشر که مقید و متعبد و مکلف بود متفاوت گرداند؛ «...إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (آیه ۳۶ سوره اسرا) و «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (آیه ۲۱ - سوره آل عمران) و «...وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يُقَارُوا عَلَى كَيْفَةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَغْبٍ مَذْلُومٍ...» (کلام امام علی در خطبه شماره ۳ ششقیه).

ب - سیر تکوین دو نهضت اشاعره و معتزله در پروسس اسلام تاریخی:

با مرگ پیامبر اسلام در سال ۱۱ هجری و به این دلیل که اسلام هنوز فرآیند تاسیس خود را سپری می‌کرد و به مرحله استقرار خود نرسیده بود در نتیجه چنان که این خلدون می‌گوید؛ هنوز گداخته‌های خارج شده از دهانه آتش فشان وحی به علت گرمای بیش از حد خود صورت مذاب و مخلوط داشتند<sup>۲</sup> و در دوران تاسیس توان سرد شدن و در نتیجه منجمد شدن پیدا نکردند، این امر باعث گردید تا تاسیس مدینه انبیه محمد مدت یک قرن طول بکشد و از آنجا که دوران طولانی تاسیس همراه با طوفان و انحراف و فرسایش نهضت اسلامی بود (که خود این امر عاملی جهت انحراف دوران استقرار و نهادینه شدن دوران فرهنگ مدینه انبیه پیامبر اسلام شد که قبلاً در درس‌های پیشین اسلام شناسی به ذکر آن پرداختیم) ولی توانست در اواخر دوران بنی‌امیه و اوایل دوران بنی‌عباس دوران استقرار مدینه انبیه پیامبر اسلام آغاز گردد که به موازات شروع این فرآیند نوین پروسس اسلام تاریخی؛ نهضت‌های علمی- فرهنگی بعثت اسلام شروع به اعتلا و نهادینه گشتند که در راس همه این‌ها نهضت عقل طبیعی و عقل تاریخی پیامبر اسلام در بستر پروسس اسلام تاریخی بود که به صورت دو نهضت (در نیمه دوم قرن اول هجری و یا اوایل قرن دوم) اشاعره و معتزله ظهور کرد. اشاعره و معتزله گرچه نهضتی با مشرب کلامی بودند ولی مضمون اندیشه و فکر آن‌ها همان عکس العمل نهضت عقل طبیعی و عقل تاریخی پیامبر اسلام بود که در بستر اسلام تاریخی رخ داد، لذا جا دارد تا در این رابطه به تحلیل و تبیین این دو نحله کلامی بپردازیم و جهت تبیین تئوریک آن لازم می‌بینیم تا مبانی ذیل مورد توجه قرار گیرند.

۱ - به علت طولانی شدن دوران تاسیس (همراه با جنگ و جهاد و فتوحات و کشورگشایی‌های بی در پیکر و انحرافات سیاسی و اجتماعی و طبقاتی به خصوص در دوران عثمان و بنی‌امیه و در راس آن‌ها عثمان و معاویه و یزید و بعداً نظام سیاسی توتالیتر و فاسد بنی‌عباس) گرچه دوران استقرار مدینه انبیه به تعویق افتاد ولی به علت انحراف در نظام‌های سیاسی اسلام تاریخی و مدینه انبیه پیامبر، اولین تأثیر خود را با «منحرف کردن نهضت‌های علمی اسلام تاریخی» پس از پیامبر گذاشتند و آن‌ها را در راه منافع سیاسی خود منحرف کردند که همین امر عاملی شد تا دو نهضت اشاعره و معتزله یدک کش نظام‌های فاسد سیاسی از آغاز قرن دوم هجری بشوند. بنابراین پروسس تاریخی این دو نحله در راستای منافع سیاسی و فرهنگی نظام‌های فاسد سیاسی به خصوص بنی‌عباس شکل گرفته است و

۷. که این مرحله تاسیس پروسس اسلام تاریخی پیامبر اسلام به علت جنگ و جهادهای مستمر همراه با کشور گشایی‌های شبحین به درازا کشید و با حاکمیت چهار سال نه ماهه امام علی گرچه تا اندازه‌ای به علت تعطیلی جنگ و جهاد خارجی جامعه مسلمانان توانستند روند تثبیتی خود را آغاز کنند ولی به علت طوفانی شدن شرایط داخلی و جایگزین شدن جنگ‌های داخلی جمل و صفین و نهروان دوباره همان شرایط طوفانی و نظامی بر جامعه مسلمانان حاکم گردید که کمترین محصول این شرایط طوفانی استمرار و طولانی شدن دوران تاسیس و عدم نیل به مرحله استقرار بود.

سیر اعتلا و انحطاط تاریخی این دو جریان فکری به علت حمایت یا مقابله نظام‌های فاسد سیاسی بوده است و نه پتانسیل فکری در خود این نهضت‌ها! برای مثال اوج اعتلای نحله معتزله به دوران هارون رشید و مامون و معتصم عباسی بر می‌گردد، و اوج اعتلای نحله اشاعره مربوط به دوران متوکل از بنی‌عباس می‌باشد (که این طلوع و غروب بنا به دلایل سیاسی که بعداً به ذکر آن خواهیم پرداخت به این دلیل خلاصه بود که؛ حکومت‌های فوق شرایط سیاسی و منافع حکومتی خود را در یک زمان تاریخی - در گرو اعتلای یکی از این دو نحله و سرکوب نحله دیگر - می‌دانستند! مثلاً مامون عباسی با توجه به شرایط سیاسی و تاریخی خود منافع حکومتی خود را در گرو حاکمیت فکری معتزله می‌دید، اما متوکل به علت اینکه حکومت بنی‌عباس دیگر توانسته بود بر فرهنگ جامعه مسلط بشود و نیز دوران تاسیس فرهنگی مامون را پشت سر بگذارد و وارد دوران استقرار فرهنگی دیگری بشود، نحله معتزله را به شدت سرکوب کرد و نحله اشاعره را رشد و توسعه و پرو بال داد)

۲ - زمان کاربرد و تاثیر گذاری نحله معتزله در دوران عباسی مصادف با فعالیت‌های فرهنگی بود که عباسیان جهت سیاست زدائی یا پلی‌ریزاسیون فرهنگ جامعه از آن استفاده می‌کردند و با ترجمه آثار فلسفی یونانی (ارسطو و افلاطون و...) شرایط را برای انجام طرح خود آماده می‌ساختند. اما از آن طرف نحله اشاعره با هر گونه عقلانیت که بخواهد جایگزین شرع بشود مخالف بودند (چه عقل فلسفی یونانی باشد و چه عقل طبیعی و عقل تاریخی اسلام تاریخی و...)، برعکس آن‌ها معتزله که با هر گونه عقلانیتی که بتواند عینک و نگاه به شرع داشته باشد موافق بودند (چه عقل فلسفی یونان و چه عقل طبیعی و عقل تاریخی پیامبر اسلام باشد) که مامون بیش از هر خلیفه عباسی جهت فراهم کردن زمینه بسط عقلانیت فلسفی یونانی کوشید و در این راستا به اعتلا و رشد نحله معتزله پرداخت و در عوض هرگونه گرایش و حرکت و تبلیغ از اشاعره را سرکوب می‌کرد، به طوری که احمد حنبل را به خاطر حمایت فقهی که از مذهب اشاعره می‌کرد شلاق زد و به زندان انداخت. اما بعد از پایان این دوران (هارون الرشید و مامون و معتصم) در زمان متوکل عباسی که دوران تاسیس فرهنگ یونانی در بنی‌عباس به پایان رسید و دوران استقرار فرهنگی فرا رسیده بود، او جهت سیاست زدائی مردم بر نحله اشاعره تکیه کرد و به قلع و قمع ددمنشانه از طرف داران نحله معتزله پرداخت (چرا که وجود حتی یک نفر از طرف داران معتزله به دلیل تکیه بر عقل و عقلانیت جهت شناخت شریعت و اسلام خطری بر علیه جامعه و حکومت تلقی می‌شد).

۳ - بنای اولیه تکوین و پیدایش دو نحله معتزله و اشاعره ریشه کلامی دارد که از اواخر قرن اول هجری و در دوران بنی‌امیه شکل می‌گیرد. در جمع متکلمین مسلمان نخستین سوال کلامی در خصوص؛ چگونگی تفکر در اصول عقاید اسلامی؛ مطرح گردید و جایگاه «حسن و قبح عقل» مورد سوال قرار گرفت که در پاسخ به این سوال بین متکلمین مسلمان دو پاسخ مطرح شد و طرف داران هر یک از دو پاسخ فوق به پیروان یکی از دو نحله معتزله و اشاعره تقسیم شدند؛ جریان اول- که بعداً معتزله نامیده شدند در پاسخ به سوال «حسن و قبح عقل» معتقد بودند که؛ عقل انسان خودش می‌تواند به عنوان یک معیار برای درک اصول عقاید اسلامی - اعم از خدا، معاد و نبوت- به کار گرفته شود و اصلاً از نظر معتزله ما راهی جز این نداریم که از طریق عقل خود اصول عقاید اسلام را بشناسیم. بنابراین معتزله در پاسخ به «حسن و قبح عقل» معتقد بودند که؛ هر گونه عمل و کاری فی نفسه و فی حد ذاته مستقل از شریعت خودش دارای حسن و قبح می‌باشد مثل عدالت (که مستقل از هر دین و تفکر و مذهبی) به خاطر این که فی نفسه و فی حد ذاته خوب است مورد قبول اسلام و شریعت می‌باشد، نه این که چون اسلام و شریعت می‌گوید عدالت خوب است پس عدالت خوب می‌باشد؛ و به این ترتیب معتزله در خصوص ظلم هم تبیین و تشریح عقلانی می‌کردند و معتقد بودند که؛ ظلم به خاطر این که فی حد ذاته و فی نفسه قبیح می‌باشد اسلام و شریعت حکم به نفی آن داده است نه این که چون اسلام و قرآن گفته است ظلم بد می‌باشد پس ظلم بد است. معتزله «حسن و قبح اعمال و افعال و کارها» را در این جهان ذاتی همان افعال و کارها می‌دانستند و معتقد بودند؛ وسیله‌ای که انسان در این جهان می‌تواند به توسط آن به کشف «حسن و قبح افعال» بپردازد فقط عقل انسان است و احکام اسلام بر پایه تشخیص همین «حسن و قبح افعال» می‌باشد، لذا

عقل انسان می‌تواند احکام اسلام را مشخص کند. البته معتزله این روش خود را در رابطه با شناخت خداوند هم تعمیم می‌دادند و معتقد بودند که؛ هر کاری که خداوند امر به آن می‌کند چون فی نفسه - منهای خداوند خوب است- خداوند حکم به انجام آن می‌دهد، و به همین ترتیب در خصوص اعمال منفی هم آن‌ها می‌گفتند که؛ هر کاری به دلیل این که فی حد ذاته بد است خداوند به نفی آن دستور می‌دهد. یعنی اصل عدالت چون خودش فی حد ذاته خوب است خداوند امر به انجام آن می‌دهد و به این دلیل که خداوند امر به انجام آن داده است خوب محسوب نمی‌شود. در مورد ظلم گفته‌اند که؛ چون ظلم فی حد ذاته بد است خداوند نفی آن را دستور داده است نه اینکه چون خداوند نفی آن را دستور داده است بد باشد. اما جریان دوم که اشاعره بودند نظری عکس معتزله داشتند آن‌ها معتقد بودند که؛ «حسن قبح افعال و اعمال و کارها» ذاتی آن‌ها نمی‌باشد و عقل انسان اصلاً توان تشخیص آن‌ها را ندارد، به عبارت دیگر «حسن و قبح افعال» یک امر شرعی است نه یک امر عقلی، یعنی اگر خداوند امر به انجام آن می‌کند خوب است و چون خداوند نفی آن می‌کند بد است؛ لذا اشاعره معتقد بودند که؛ هر کاری را چون خداوند امر به آن می‌کند خوب است نه چون خوب است خداوند امر به آن می‌کند. در صورتی که معتزله معتقد بودند که؛ هر کاری چون خوب است خداوند امر به آن می‌کند نه این که چون خداوند امر به آن می‌کند خوب است؛ لذا اشاعره معتقد بودند که حسن و قبح اعمال و افعال به صورت ذاتی اعمال و افعال نیست بلکه به شکل اعتباری می‌باشد که به واسطه شرع و اسلام و وحی و خداوند به آن‌ها اهدا می‌شود، و به این دلیل که از نظر اشاعره حسن و قبح افعال و اعمال اعتباری می‌باشند و ذاتی نیستند، بنا بر این عقل انسان صلاحیت شناخت آن‌ها را ندارد و تشخیص آن‌ها فقط توسط همان دستگاه شریعت و اسلام امکان پذیر می‌باشد و از نظر اشاعره - احکام شریعت هم که به عنوان تنها میزان تشخیص حسن و قبح افعال می‌باشد- هرگز توسط عقل انسان قابل تشخیص نمی‌باشد، بنابراین از نظر اشاعره دکان عقل انسان باید تعطیل گردد و یکسره تسلیم شرع بشویم.

عقل استدلالیان چوبین بود	عقل چوبین سخت به تمکین بود
فکرت بد ناخن پرزخم دان	می‌خراشد در تعمق روی جان
تا گشاید عقده اشکال را	در حدت کرده است زرین بال را
عقده را بگشاده گیر ای منتهی	عقده ای سخت است بر کیسه تهی
در گشاده عقده‌ها گشستی تو پیر	عقده چند دگر بگشاده گیر

مثنوی مولوی - دفتر پنجم - ص ۲۸۸ - سطر ۶

عقل قربان کن به پیش مصطفی	حسبی الله گو که الله ام کفی
عشق چون کشتی بود بهر خواص	کم بود آفت بود اغلب خلاص
زیرکی بفروش و حیرانی بخر	زیرکی ظنست و حیرانی نظر
خویش ابله کن تبع میرو سپس	رستگی زاین ابلهی یابی بس
اکثر اهل الجنه ابله باشند پسر	بهر این گفتست سلطان البشر
همچو کنعان سر زکشتی وامکش	که غرورش داد نفس زیرکش
که برابرم بر سرکوه مشید	منت نوحم چرا باید کشید
چون رمی از منتش ای بی رشد	که خدا هم منت او می‌کشد
کاشکی او آشنا ناموختی	تا طمع در نوح کشتی دوختی
کاش چون طفل از حیل جاهل بدی	تا چو طفلان چنگ در مادر زدی
یا به علم نقل کم بودی ملی	علم وحی دل ربودی از ولی

مثنوی مولوی- دفتر چهارم- چاپ نیکلسون- صفحه ۶۹۲ - سطر ۴

ادامه دارد